

# احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

مویب و مویب بن عبدالسد بن زمعه بن الاسود و عبدالله بن عبدالرحمن بن غالب و زبیر بن عبدالرحمن بن عوف و عبدالقد بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب بود و یافعی جمعی از صحابه را که در این واقعه شهید شدند نام میرد و میگوید از جمله ایشان محمد بن ابی بن کعب و معاذ بن الحارث و ابو شیمه انصاری بود که عمر بن خطاب او را فرمان کرد تا مردان را نماز تراویح گذاشت و دیگر از جمله مقتولین یعقوب بود که از نسل طلحه بن عبدالله ایتیمی است و دیگر کشیر بن افلح یکی از کتاب مصاحفی است که آن را سال داشت و پدرش افلح مولای ابی ایوب است و محمد بن اسلم در وقعه سنده این شعر را گفته است

فَاِنْ لَقَدْ نَلَلْنَا يَوْمَ حَرَّةٍ وَ اَفِيْمٍ  
وَ نَحْنُ نُرَكْنَا كَفَرًا بِدِرَاذِلَةٍ  
فَخَنَّ عَلَيَّ الْاِسْلَامُ اَوْ لَمْ يَنْفَلِ  
وَ اَنَا بَايَسًا فَاِنْ لَنَا مِنْكُمْ نَفَلٌ

معلوم باد که مقتولین مدینه از صحابه و بنی هاشم در ذیل انجکایت بعضی مکرر مذکور شدند مگر برای اثبات مطلب و خبر است که مورخین معتبره در تواریخ خود مرقوم داشته اند و هر یک بر حسب علم خویش بیانی کرده اند که آن دیگر نگرده است امید است این معذرت مقبول گردد

## ذکر پاره سوانح و حوادث سال شصت و سیم هجری نبوی صلی الله علیه و آله و سلم

در این سال ربیع بن خثیم کوفی زاهد بدیکر جهان رخت کشید و نیز بر دایت یافعی مسروق بن اجدع همدانی نقیه عابد مشهور محمود صاحب عبدالله بن مسعود که چندان نماز میکرد داشت که هر دو قدرش در رم کرده بود و جز در حالت سجود نمیخوابید رخت اقامت ببری آخرت کشید شعبی گوید میچکس را ندیده ام که از وی بیشتر طالب علم باشد و نیز در علم بقاوی از شریح قاضی دانام تر بود و هم در این سال عبدالله بن زبیر مردمان را تاج اسلام بگذاشت و در این ایام خود را عایذ نام نهاده بود و در که معظنه فیصل امور بشوری میکند و در حال محرم الحرام سور بن محرکه بکشد آمد از وقعه حرة و قضیه مردم مدینه این زبیر را خبر گفتن زبیر و مردم که بداند که از آن پس که کار اهل مدینه را با خنده مسلم اینک ایشان خواهد کرد پس مستعدتال کشید و هم در این سال بر حسب پاره از روایات عقبه بن نافع والی اندلس بقیه در جنگ با مغاربه قتل رسید

## ذکر وقایع سال شصت و چهارم هجری و مسیر مسلم برای محاصره ابن زبیر و مردن او

یزید بن معاویه مسلم بن عقبه لعنة الله علیها نوشته بود که هر وقت از کار مدینه بپرداختی جانبی که سپاردت بقلی و قمع ابن زبیر خاطر گذار لهندا چون مسلم ملعون آنچه که توانست و بشرح پوست و قتل و نهب و رقیبت و بی دشمنک و تنگ اهل مدینه کوشش نمود و شرح ایچله را در ضمن کتوبی نیز نبرستاد بادی بر کین قتل ابن زبیر و خرابی بیت القدی کجبت کردید سپاه پارس است و با سایش خیال دار امش خاطر مردم خانه خداوند

و سطر  
در این سال  
ربیع بن خثیم  
کوفی زاهد  
بدیکر جهان  
رخت کشید  
و نیز بر  
دایت یافعی  
مسروق بن  
اجدع همدانی  
نقیه عابد  
مشهور محمود  
صاحب عبدالله  
بن مسعود  
که چندان  
نماز میکرد  
داشت که هر  
دو قدرش در  
رم کرده بود  
و جز در حالت  
سجود نمیخوابید  
رخت اقامت  
ببری آخرت  
کشید شعبی  
گوید میچکس  
را ندیده ام  
که از وی  
بیشتر طالب  
علم باشد و  
نیز در علم  
بقاوی از شریح  
قاضی دانام  
تر بود و هم  
در این سال  
عبدالله بن  
زبیر مردمان  
را تاج اسلام  
بگذاشت و  
در این ایام  
خود را عایذ  
نام نهاده  
بود و در که  
معظنه فیصل  
امور بشوری  
میکند و در  
حال محرم  
الحرام سور  
بن محرکه  
بکشد آمد  
از وقعه  
حرة و قضیه  
مردم مدینه  
این زبیر را  
خبر گفتن  
زبیر و مردم  
که بداند  
که از آن  
پس که کار  
اهل مدینه  
را با خنده  
مسلم اینک  
ایشان خواهد  
کرد پس  
مستعدتال  
کشید و هم  
در این  
سال بر حسب  
پاره از  
روایات  
عقبه بن  
نافع والی  
اندلس  
بقیه در  
جنگ با  
مغاربه  
قتل رسید

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

منعالم دسکان ان مکان مقدس خمیه بیرون زد و در آن اندیشه راه نوشت اما از دعوت مالکان دوزخ  
نیخبر بود چون بر دایت سعودی بموضع معروف بقدید رسید آثار مرک و لطف اجل در چهره نامبارکش  
مشهود کردید یا صی میکوید شکست اینکه این فرقت عمون با آنسال شمردگی و آن جسم صلیب و بدن نحیل در  
مبارز نغمه در وقته حزه حضور یافت و چنان در حرب و قتل کوشش می نمود که گفتی برای ذخیره حضرت بجهاد  
فی سبیل الله است نعال حبه در بعضی کتب نوشته اند که یزید پدید بدو نامه کرده بود با مسلم ان کنت فرغت  
مما امرتک بان نضعه بالمدينة فاھض بفضک و فضیلتک و خبک و رجلیک الی مکه و ثمیر عن  
ساعدا لاجھاد و اھجر المراح و الواد و جد فی فینال ابن الزبیر و فلیہ و اطفاء نار مھالسنہ و  
فندیہ زلا نھصرنی لو ازم ذلک و افعل کل ما نری فیہ صلاحا و ان کان لا یفک

وعدت

الفساد فی غزیر میکویدای مسلم اگر با نچه توراد کار مردم مدینه فرمان کردم بیای آوردی و از آن فرغت  
یا منی و کیر و آنجا در تک مجوی و بجانب کت و جنگ پسر ز پیر آهنگ جوی و یکباره با عدت خویش و غم  
استوار و آهنگ پایدار و پیاده و سوار و مردان کارزار روی بک آرد و بازوی مردی نمودار ساز و از  
آرامش و آسایش چشم برگیرد و در قتال و قتل ابن زپیر و خود آتش مخالفت و فتنه او خود داری و تقییر  
و مساحت و کوتاهی کن و هر چه صلاح ماراد آن پنی و پشرفت سلطنت ماراد آن یابی بکار بند اگر چه سب  
فساد و زیان سایر عباد و بلاد باشد این اشیر می شود چون مسلم از قتال مدینه بیرواحت روح بن ربناع  
جذامی و برداتی عمر بن محززه الاشجعی را از جانب خویش در مدینه خلیفه ساخت و با سپاه خود بجاربتابن  
زپیر روی مکه نهاد و همی برقت تا به مثل سویت و مثل بنیم و بفتح شین محبه و لام مفتوحه مشدود  
نام گوئی است که از آنجا بقدید فرود می شوند و بقولای در موضع معروف به هرشی در آمد و هرشی بفتح و سکون  
و قصر نام عقبه در راه که مظهره است با نچه چون سکی از آنرا کن رسید حالت مرک بر روی استیلا یافت و بدست  
که آرزوی دیرانی که و قتل ابن زپیر و آنالی که را عبور خواهد برد پس ابدلی حکمین و خاطری اند و مھناک حصین بن  
نمیر با احضار نمود و با او گفت یا بر ذقه انکار ای پلاس زیر پالان حمار دانسته با تس که اگر من با اختیار خود بودم  
ترا بر این شکر امارت نمیدادم لکن انیز او منین این نیست نمود و هم اکنون این امر را با تو کند شتم و بر جای  
مصرف لعون با پاره از خواص خویش گفت که اگر نه آن بودی که یزید با من گفت اگر حادثه بتو بودی کند امارت  
سپاه و سپهسالاری کردان کینه خواه را با حصین بن نمیر کند از هم هرگز بدو تقویض نمیکردم چه طایفه میانیه را  
حالت رقت و رحمتی است و این کار که مارا پیش افتاده نهایت شدت و بطش و سلامت و استقامت و غمیت و  
عدم التفات با نچه ای تشویش خیال و تزلزل بال است در خوردار و نگاه روی با حصین بن نمیر کرد  
و گفت بیاسیت بسوی که شتاب گیری و با شدتی سخت ترا ز صولت شی و حدتی تند ترا ز زبان شمیر و سوار  
شدید ترا ز جنبش اردو رقی زبانه زن ترا ز زبانه نار و مارار روز کار مردم که و اشرف قریش بر آوری  
و هیچ اندیشه نکنی که خانه خدای و حرمت آن چیست و اشرف قریش و حشمت آن با کیت یا با تو کویند این  
خانه خدای و بیت الله المحرم است و خداوندش حرم امن گردانیده هرگز با من ترا ز فوات و سخنان سپوده

و مایای مسلم بن  
عقبه با حصین بن  
نمیر

کمز

احوال حضرت سیدنا جابر بن عبد الله علیه السلام

کوشیده چه حرمت فرمان امیرالمومنین از عفت و حرم و از جمله حرمت و آنچه ازین نیز بالاتر باشد برتر است  
 هرگز در عزیمت و اندیشه خویش به تهاون و تشویش مباش و مخالفان یزید را از بیخ و بن برکن و منجیقها  
 نصب کن و از دیرانی خانه خدای و قتل قارب و اصحاب رسول خدای پرستیز کن چون این سخنان را  
 قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي لَمْ أَعْمَلْ فَعَلًا بَعْدَ شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ  
 عَمَلًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ فِتْنَى أَهْلِ الْمَدِينَةِ وَلَا أَرْجُو عُنْدَهُ فِي الْآخِرَةِ كَفْت بَار خدایا بعد از شهادت  
 به یگانگی خدا و رسالت محمد مصطفی هیچ کرداری را از کشتن مردم مدینه محبوب تر و برای مغفرت و خیر  
 آخرت نیکوتر ندانم از پس این سخنان نفس آفرین برآورد و راه سخن در سپرد و این قضیه در اوایل محرم الحرام  
 سال شصت و چهارم بود و چون مسلم مردم و حصین از کار او بدیدند با لشکر شام جانب پست آمدند  
 گرفت و چهار روز از شهر محرم الحرام سال مذکور باقی ماند بکوه پیوست و بر کوه ابو قیس و اطراف آنجا  
 منجیق بر بست و در این وقت اهل کوه مردم حجاز با ابن زبیر بیعت کرده و بروی انجمن نمودند و بدویم انجمن  
 که از اهل مدینه در وقت فرار کرده بودند با ابن زبیر ملحق شدند و همچنین نجد بن عامر ضعی با جماعتی از مردم  
 خوارج بروی قدم نموده و بخطط و صیانت پست آمد مشغول بودند پس ابن زبیر با مردم خویش از کوه  
 پیرون و با مردم شام روی در روی شدند و این هنگام برادرش منذر بن زبیر نیز حاضر بود پس منذر  
 زبیر با بکین از مردم شام مبارزت و مقاتلت نمودند و هر یک ضربتی بان یک فرود آوردند که هر دو  
 تن در آن ضربت مبرودند نگاه یکبار مردم شام از جای جنبش گرفتند و بر سپاه ابن زبیر حمله آوردند و  
 چنان قتال و جدالی سخت نمودند که اصحاب عبدالله را پراکنده کرده و دست عبدالله نیز بر زمین آمد عبدالله  
 گفت تعسا و فرود کردید و صیحه با اصحاب خویش زد و سور بن مخزوم و مصعب بن عبدالرحمن بن عوف رو  
 بد کردند و مقاتلت پرداختند با بچه مقتول شدند و ابن زبیر تا شامگاه با مردم شام مبارزت بکنند  
 نگاه دست از هم باز داشتند و این واقعه در صراقل بود و از آن پس نیز مردم شام بقیه ایام محرم  
 و صفر را تمامت با ابن زبیر مقاتلت نمودند و چون سرد روز از ایام شهر ربیع الاول سال شصت  
 و چهارم بجای ماند مجانیق بر بسند و سنگ بخانه خدای افکندند و با تش بسوزند و انبساط جوزه همچو  
 خَطَارَةٌ مِثْلَ الْفَيْحِ الْمَزِيدِ نَزَحِي بِهَا انْعَوَادَ هَذَا الْمَسْجِدِ

هاک  
 مسلم بن عقبه  
 رسیدن حصین  
 و سپاه شام یک  
 یک شامیان  
 مردم ابن زبیر  
 کشته شدن منذر  
 بن زبیر

عاصم بن  
 زبیر

و مقاتلت

و در بعضی تواریخ نوشته اند چون سپاه شام از مقاتله با لشکر ابن زبیر و قتل برادرش منذر سپردند و سپاه  
 ابن زبیر انزام یافتند و با ابن زبیر در آن حرم محترم متحصن شدند که معظمه را بجهار در افکندند و بر کوه ابو قیس  
 منجیقها بر کشیدند و بشهر که برابر درخت بر می افشارد و جمعی کثیر را بهلاک در آوردند و اغلب دور  
 و قصور را ویران ساختند مسعودی میگوید در اینجا ابن زبیر در پست الحرام پناهنده گشت و خوشترین را  
 اعانند بلیت نامید و بان نام شهرت یافت چنانکه سلیمان بن قننه و دیگر شعراء در اشعار خویش مذکور  
 و باشند و حصین بن زبیر با مردم شام فرمان داد تا مناجیق و عادات از زبان و فجاج بر کوه و مسجد شریف  
 ساختند و ابن زبیر در مسجد الحرام بود و مختار بن ابی عمیر و ثقفی نیز در حمله جماعت و در حمایت و بیعت او بود

و با امانت

و نامت او انقیاد داشت با شریطی که بپوی شرط نهاده بود که در هیچ کار و هیچ اندیشه باری  
 مخالفت نکند و در او امر و احصیان نوز زود و اینحال کبیره سنگ و شمشیر و بظن که برای سوزانیدن و  
 احتراق تهیه کرده بودند از مناجحت و عزاوات در بیت الله الحرام فرود میشد از این روی کعبه ویران گردید  
 و آن بنا سوخت و هم صاعقه از آسمان فرودگشت و یازده تن و بروایتی فزون تر از طایفان شام  
 و مقیمان مناجحت را نابود ساخت و این واقعه در روز شنبه سه روز از شهر ربیع الاول بر گذشته یازده روز  
 قبل از هلاکت یزید علیه لعنه روی نمود و کار بر مردم که سخت دشوار و بر این زیر نامهور بود چه کبیره از  
 رمی احجار و آسیب نار و تیغ آبدار تن آزار و تیره روزگار بودند و ابو حرقه مدنی این شعر در این باب گوید

ویران سوخت  
بیت الله را

ابن نمیر بیس ما نولت فذا حرق المظالم والمصلی

این اشیر گوید که بعضی گفته اند که سبب سوختن کعبه این بود که اصحاب این زیر و اطراف کعبه آتش برافروختند  
 اتفاقاً با وی وزیدن گرفت و شراره بر شیب کعبه میفکند و چون شیب کعبه سوخت آتش کعبه محترق شد  
 لکن روایت نخست اصح است زیرا که بخاری در صحیح خود مینویسد که این زیر بعد از آنکه از مناجحت سنگ و  
 آتش کعبه در افکندند در حمود آن آتش نپرداخت و آفرودش بگذاشت مامر به که آنحال و کعبه را در آن  
 اشتعال بنگرند و جنبش و کفر اهل شام را بداند و در حرب و دفع ایشان درین کردند در اخبار الدول  
 مسطور میباشد که در شهر صفر سال مذکور بمخیمتها بر کوه ابو قیس نصب کردند کعبه معظمه را بر می احجار و افکندن آتش  
 و چار ساختند و از آن نیران تهره با ستار کعبه در افتاد و آن ستار را با سقف و دو شاخ آن کش را که در نوب  
 حضرت اسمعیل علیه السلام جبرئیل آورده بود و در سقف جای داده بودند سوخت و صاحب روضه المناظر  
 میگوید حصین بن نمیر چهل روز بعد از سپردن احصار افکنده بود که از مرک یزید خبر رسید و در این مدت کعبه را  
 از سنگ باران و آتش افکندن ویران کرد و سوخت مع القصة حصین بن نمیر همچنان در محاصره و رمی احجار  
 و قارورهای آتشبار مردم که را چهار روز کاری نامهور داشت و هر روز جمعی را تباها ساخت و از حمله ایشان  
 سوزن مجرته بن نون بود که در سنگ صحابه نظام داشت در سن شصت و دو سالگی را بیت عزیمت سراسر  
 هجرت برافروخت و اثواب و ابواب کعبه و مسجد الحرام بکله و آن تب محترم برهنه ماند و طایفان شام روزها روزگارا  
 نایره فساد و اضطراب و التهاب متوقفان آباد مینت بناد می افزودند تا بناگاه از مرک یزید پدید خبر رسید

تقی سوره سحان

آید نام کعبه است

## ذکر مرک یزید بن معویة بن ابی سفیان علی اللعنة و النیران در سال شصت و چهارم هجری

در این سال یزید بن معویة که از خداوند مجیدش لعنت جاوید و عذاب شدید با چهارده شب از شب  
 ربیع الاول بیای رفته بود که در کوره حوران که در قبلی دمشق واقع است جانب نیران و جمیم جاویدان گشت  
 و در این هنگام بر روایت بعضی سی و هشت سال و بقولی سی و نه سال بانگوهیدگی خصال و ناخستگی  
 فعال صبح شام دغدغه باضال سپرده بود مدت ولایتش سه سال و شش ماه و بقولی سه سال و هشت

هلاکت یزید  
پدید علیه لعنة

ماه بود و بعقیدت بعضی مرک او در ماه ربیع الاول شصت و سیم و مقدار عمرش سی و پنج سال و زمان خلا  
 دو سال و هشت ماه بود و روایت نخت درست تراست یا فعی میگوید یزید پدید میآید و چند روز بعد از مسلم  
 بن عقبه ملعون بزیت و در سال شصت و چهارم در سن سی و هشت سالگی بمرد و پدرش معویه در زمان  
 زندگی خود از مردمان از بهرش بخلافت بیعت گرفت و مدت خلافت این ملعون سه سال و هشت ماه  
 بود و پدرش معویه بن یزید را بولایت عمد برکشید در تاریخ اخبار الدول مسطور است که یزید در شهر ربیع  
 الاول سال شصت و چهارم برض ذات الحجب در زمین حوران بمرد و حسب پیدایش را دمشق سپا آورد و مذ  
 برادرش خالد و بقولی سپهرش معویه بر وی نماز گذاشت و در مقبره باب الصغیر مدفون گردید و هم اکنون قبرش  
 مزبناست و سی و هفت سال ماه بسال و دو خاست بمال برد و ازین جمله سه سال و نه ماه بخلافت و امارت  
 روزگار نهاد و در روضه المناظر وفات آن ملعون کافر را در زمین حوران از اعمال حمص نوشته و در مدت  
 عمر خلافت در زمان وفاتش با نخت روایتی که در اینجا مذکور شد موافقت دارد و میگوید یزید شاعری  
 فصیح و عربی و با مادرش طیون دختر حیدل کلبیه در طایفه بنی کلب تربیت یافت مسعودی میگوید بلاکت  
 یزید در حوارین از اراضی دمشق در هجدهم شهر صفر سال شصت و چهارم و عمرش سی و سه سال و مدت  
 خلافتش سه سال و هشت ماه الا هشت شب و هم بر روایت او در تجدید مدت خلافت خلفا سه سال  
 و هشت ماه الا سه روز بود و چون بمرد از قبه غزوه مردی این شعر را در جنبش و شترتاد میگفت

بَابِهَا الْفُجُورُ مِنْ ضَمِيَّتِ شَرِّ النَّاسِ اجْعَلِيْنَ

و ازین شعر معلوم میشود که وفات آن ملعون در حوارین لضم و کسر عاء و هم و تخفیف و اوصافی است از ناحیه  
 حمص و نیز نام دو قریه است مابین تدمر و دمشق یا قوت حموی در معجم البلدان میگوید حوارین با عراب مذکور  
 شهری است در بحرین که زیاد بن عمرو بن المنذر انجاریا کبشو و ازین روی انجاریا را زیاد حوارین گویند و حوارین  
 لضم اول و تشدید او و کسر و فتح را هر دو بعد از یاء مختاری ساکنه نون قریه است و طلب و بعضی است در ناحیه حمص خاکچه  
 بَابِهَا الْفُجُورُ مِنْ سَاهِرَةٍ حَتَّى تَكَلَّمَ فِي الصُّبْحِ الْعَصَائِرُ

یزید بن معویه در سال شصت و چهارم در این حوارین بمرد و از اینجا و از آن اشعار و نیند این  
 شعر که احطل نصرانی در مرثیه آن ملعون میگوید

لَعْرَبِي لَعْنَدَ ذَلِي إِلَى اللَّحْدِ خَالِدٌ جَنَازَةٌ لَا تَكْسِرُ الْفُوَادَ وَلَا غَنَرُ

مُنْهَمٌ بِحُورٍ مِنْ لَبْسٍ بَرٍّ بِمَهَا سَفَنَةُ الْفُوَادِي مِنْ تَرَابٍ وَمِنْ غَيْرِ

و هم از اینجا که یزید غالب اوقات را در حمص میگذراند و اینجا مجاور آن است معلوم میشود که در حوارین خاک  
 شده است و نیز از آن خبر که مسعودی در مروج الذهب در پیش قبور خلفای بنی امیه مذکور میدارد و همین مطلب  
 معین میکند و چنانکه اشارت میبرد و اگر در حوران بدو زخ و نیران رفته در معجم البلدان مسطور میشد و بعضی  
 از مورخین نوشته اند که اصح روایات این است که یزید در سی و پنج سالگی خلیفه شد زیرا که ولادتش در سال  
 هشت و ششم در زمان خلافت عثمان بن عفان روی داد تا سال شصت و یکم چیزی که خلافت یافت این

رابع دوم از کتاب شکر و الادب ناصری

مقدار از روزگارش سپایان رفته خواهد بود صاحب عیب الیه نوشته است که سبب مرگ بزید این بود که یکی  
 روز شرب مدام قیام نمود و چون مست طامخ و از خود خنجر شد پایی شد و آغاز رقصیدن بنموده در آنجا  
 رقص و عدم شعور و پشیمان و فرقی سرش چنان بر زمین آمد که بدون استقرار در هیچ محل جز با تش نیران مکان  
 نیافت پس سرش معویه بر حسبش مانده گذاشته او را از حوارین بدمشق آورده در کور سپردند در مقتل امی مخف  
 مسطور است که بزید ملعون مدتی قبیل بعد از حضرت امام حسین صلوات الله علیه در جهان بر نسبت نامیگی از  
 روز از پی شکار سوار گشت و ما اعوان و انصارش بسیار شد در ایحال آهویی در نظرش نمودار شد بزید و  
 طلبش اسب برنجیت و با هم را آن گفت بچیک از دنبال من معانید و از هر سوی اسب همی تباخت و سهل و سخت  
 را شناخت تا بگانی پیوست که از طریق عبور چرخ مانند حیران و سرگردان و در میان و دور از اعوان بهر سوی  
 شتابان بود ناگاه مردی اعرابی که شام خویش را بر بسته بود او را بدان حال بکران شد و گفت اگر راه را کم  
 کرده راه نمائی کنم اگر گرسنه هستی سیرت نمایم اگر تشنه سیرت کنم بزید گفت اگر مرا شناسی بر تو کریم و اعوان من بخوان  
 افزود و اعرابی گفت باز گوی تا گیتی و در اینجا از چستی گفت بزید بن معویه بیستم اعرابی چون این سخن شنید از روی  
 خشم و تنید گفت لا محرابا با ایت و لا انا با ابدیت لعنت بر آغاز و انجام و با داد و شام تو با و با نادیداری  
 بس قبیح و کفاری بس و قبیح و چهره نامیمون و نمایشی بس ملعون آوردی سوگند با خدای چنانست بگشتم که حسین  
 بن امیر المومنین علیه السلام را شهید ساختی ناگاه اعرابی تیغ خون آشام از نیام بر کشید تا او را بجاک و خون  
 زدند باره بزید چون ملعان در بر تیغ آن تیغ بدید بهر سوی حست و خیر گرفت و بزید را از کوهه زمین بر زمین  
 افکند و همی شکم پیدش را با لکه کبوت تا معاء و حشاء آن ملعون را پرودن ریخت و ما سفل السافلین حمیم رو  
 و تیغ اعرابی را از آلاشش آن خون غیث و حکیم کثیف بی نیاز ساخت و هم ابو مخنف گوید بعضی گفته اند که آن ملعون  
 تشنه و عطشان بزبانیه و در زخ معنان شد و بقولی بادل تفته و جگر کباب لژی آب همی تباخت تا به برکه  
 آبی رسید و دلش در هوس آب در التهاب بود و مرغی شکر و نزدیک جبه در کنار آن برکه بود بزید خواست از آن  
 آب پاشد آن مرغ بر دی تباخت و او را بشکم فرود و بسوی آسمان پرزدان برفت و دیگر باره بازگشت  
 و در کنار همان آبگاه قی کرد و بزید دیگر باره صورت آدمی گرفت و عطشان بخوردن آب ناران شد آن مرغ  
 بد و تاخت و با چنگ و متقار بدنش را پاره پاره ساخت و جمله را بلع نمود و همچنان قی فرمود و نسائی باندم  
 کردید و چون خواست آب پاشد همچنان بنداز بندش را با متقار بر کشود و بلع نمود و تا روزگار باز بسین  
 بادی همین معالمت کند و آن ملعون بهین عذاب و عقاب دچار است تا با شقام یوم القیام دتش جهنم  
 گرفتار گردد و ابو عبید الله عبدالله بن محمد که معاصر امی مخنف است در کتاب قره العین فی اعدائنا و بحسین میگوید  
 ابو مخنف مرادیش را آنکه بزید روزی با خواص خویش و لشکر بای خود که ده هزار تن شمار میرفتند از پی رسید  
 و شکر سوار شدند چون دو منزل از دمشق دور شدند آهویی نمودار گشت و بزید تمبائی از دنبالش اسب  
 تباخت تا بادی عظیم رسید و تشنگی بر روی چیره و چشمش از شدت عطش خیره گشت در ایحال خداوند تعالی  
 فرمان کرد تا زبانیه و در زخ او را در رود و او را ده تن دوستان مخصوص بود چون از وی خبری نیافتند در

طلبش بیشتر نشد و چون با او دای رسیده اند بنامه و شرح ایشان نیز با یزید طبعی ساخت و تا  
 این زمان که بدان اندریم خبری از آنها مشهود نشد و آن دای بودی چه هم معروف گردید و از استی لشکر یزید  
 پدید نیبر که با که و نشستند و تو نشستند و طلبش تعب کشیدند و اثر ندیدند و بدمشق باز شدند و با مردمان باز  
 شدند گفتند فتنه و آشوب برخواست و مؤمنان وقت رغبت شمرند و بسیاری او بنا خلد و اولاد و عیال را بکشند  
 و مویش را ببرند در کتاب تبصره العلوم که از مصنفات سید مرتضی علم الهدی اعلی الله مقامه است و بعضی گویند  
 از تصانیف سید مرتضی داعی رازی حینی است که نیز از جمله علما بوده و با غزالی مناظره کرده و بر غزالی غلبه نموده است  
 که بر ایم نقریزی از پدرش و پدرش از جدش که ندیم یزید بوده است روایت کند که در آن زمان یزید پیر چار  
 شد و بحالت احتضار دچار گشت از پنج رشکیم سخت بیالید اظبا امر کرد تا از پوست پشت شتر مرغ مقداری  
 بر ریمانی بر شبد و یزید بلبید چون پیران کشید مذکور می سیاه و سخت بزرگ بر آن چسبیده بود و بزبان در  
 آید و گفت من غده و خرابیسم خداوند مرا بر یزید تسلط ساخته تا بر بنجه و عذابش در آورم گشوف با دگر چه این خبر  
 با اخبار قوم نقل آثار توفیق نمی ندارد چه غالباً چنانکه اشارت رفت مدفن او را در زمان مرگ و حل حید پیدش  
 را باز نموده اند اما اگر خدا تعالی او را سزاوار عذاب دنیا و آخرت هر دو معذب دارد از عالم قدرت قادر  
 مطلق تصور هیچ چیز یا قبول این مطالب را بعید نباید شمرد چنانکه در عذاب و عقاب ابن لجم نیز خبری شبیه  
 باین حدیث وارد است کفری تواند بود که بعد از آنکه مدفون شده باشد خدا تعالی بقدرت کامله بدن او را  
 باین عذاب و بلا مبتلا نماید و اتفاق هر دو خبر صحیح باشد و الله تعالی اعلم سعودی در مروج الذهب گوید  
 از عمرو بن ذانی طائی حدیث کند که گفت با عبد الله بن علی در ایام نبی عباس بنش قبور بنی امیه بر ختم و قبر  
 هر یک را در آن کن متعده پیشکافتم بدمشق رسیده و گو یزید پید را بشکافتم و انزودن از یک استخوان نیام  
 و در کلوش خلی سیاه دیدیم که گویا با خاکستر از طرف طول کعبه شش بر کشیده اند ازین پس انشاء الله  
 تعالی در باب اولاد حضرت امام زین العابدین و حالات یزید شهید در استان بنش قبور  
 بنی امیه مفصلاً مضموری شود تا عبرت بینندگان و خوانندگان باشد

## ذکر سیره ناجسته و اوصاف نامتوده

### یزید بن عوینه بن ابی سفیان لعنه الله علیه

اگر یزید پید را اوصاف حمیده و اخلاق سپیدیه تمامت بزرگان جهان و اشرف عالم در نهاد بود  
 و هر ساعت فرمایش نمودی و افراد مردم را نمایش آوردی و همه را گذارشش کرفتی و با سایش و  
 آرایش آوردی و جمله زبانها به شنایش باز و دستها بدعایش دراز و خورد و بزرگ و سیاه و سفید در  
 پیشگاه او از در نیاز بودی و نیز انار اللیل و اطراف النهار در عبادت حضرت پرور کار روزگار سپیدی باخون  
 گلوی تغلام سیاه برار شدی و چاره آن گناه نمودی تا چه رسد آن ارتکاب امر عظیم که عوش خداوند  
 کریم را بلرزه در آورد و سگان سموات و ارضین بلکه جمله آفرینش را بهر زبان و هر زبان

جز در زندان  
 نیاید

ربع دوم از کتاب مسوئه الادب ناصری

و چشم باطن موالید ثلاثه را خونین گردانید حد او ند مجیدش در عذاب شدید مغلطه و مؤتد فرماید مستعود می مگوید  
 که یزید را در شرب خمر و قتل سپهر رسول و لعن و قتی دیدم و اعراق بیت الله و مسجد الحرام و سفک دماء  
 و انواع فسق و فجور و ارتکاب آن طایفه و مناسی که اخبار و احادیث دارد شده است که ترکین این اعمال از نظر  
 حضرت متعال بی بهره و مایوس بشدند با اینکه منکر توحید و مخالفت احکام خداوند مجید و فرستادگان یزدان  
 مجید و فرستادگان یزدان حمید شد در یک میزان و عنوان میباشد اخبار کثیره و آثار عجیبه است این اثر  
 میگوید محمد بن عبید بن جریج که میگردد معویه بن ابی سفیان بازوجه خود فاشه و حرقه نشسته  
 بود و نظر بجانب یزید نمیکند که مادرش کیوشش را شبانه میزد و چون فراغت یافت او را بوسید و حرقه  
 گفت لعن الله سواد ساقی امک چون معویه این سخن بشنید گفت دانسته باش سوگند با خدای آنچه مادر او  
 از میان دو پای خویش پرور آورد بهترین است که تو از خاک پای خود پرور آورده و معویه را از حرقه  
 گفت سوگند با خدای نه چنین است که کوفی اما یزید را بر عبادت برتر میاری معویه گفت بزودی بر تو آشکار  
 میارم و فرمان داد تا عبادت را حاضر کرد و گفت ای سپرک من همانا اراده کرده ام که ترا آنچه شایسته آنی  
 عطا کنم هر چه بخواهی اجابت مینمایم عبادت گفت سگی کینه دحماری و دنده میخواهم معویه گفت ای سپرک من  
 همانا تو حماری و خریدار حماری بر خیز و پرور شو نگاه یزید پدید را حاضر ساخت و همان سخن که با برادرش  
 گفته بود با او بر آن جنیت سر سجده نهاد و چون سر بر گرفت گفت الحمد لله الذی بلغ امیر المؤمنین هذه  
 المذمة و اراه فی هذا الراي سپاس خداوندی که امیر المؤمنین را با این مقام آورد و او را در این اندیشه بیدم حجت  
 من این است که مرا از آتش جهنم سایشی دهی چه هر کس سه روز ذوالی امر این امت شود خداوند از آتش دورتر  
 معاف کند تو نیز ما بولایت عهد خویش برکش که بعد از تو خلیفه تو باشم و هم در این سال بولایت صائقه سرافرا  
 کن و رخصت فرمای چه از رخصت امت حج کنم و در موسم مراد لایت ده و در موسم و وظیفه مردم شام را هر یک  
 ده دینار برافزای و برای ایام نبی حج و بنی سهم دبی عدی که خلفا و دوستان من میشد و وظیفه دو وجه مقرر  
 کن معاویه گفت آنچه خواستی بجای آوردم در وی او را بوسید و بازوجه خود و حرقه گفت چگونه دیدی گفت  
 یزید را در حق عبادت وصیت کن معویه چنان کرد عمر بن سینه کوید یزید بن معویه در ایام زندگانی معویه حج نهاد  
 و چون بمید رسید شرب خمر خلوص کرد در خیال ابن عباس و امام حسین علیه السلام خواستد بیدار شود  
 یکی از حاضران گفت اگر ابن عباس بوی شراب را بشنود و شناسد یزید از وی در حجاب شد و امام حسین را  
 رخصت داد چون آنحضرت در آمد بوی شراب را بوی طیب دریافت فرمود و لله در طیبک ما اظنیه فاهذا  
 این طیب با این بوی خوش از کجا است گفت در شام میان نزد سپهر آن قدسی بخراست و بنوشید و قدسی  
 دیگر بخراست و گفت یا ابا عبد الله یا شام حسین علیه السلام با او فرمود علیک شرابک ایها المرءة لا یمن  
 نکتبت منی کنایت از اینکه این کار در خور تو و مایه زیان کاری تو است یزید این شعر بخواند  
 ایه باصباح للعجب دعوتک ذاولم نجیب  
 و باطیبه مکلله علیها سادة العرب  
 الی الفنیات و الشهوات و الصهباء و الطرب  
 و فیهن الی نبتک فوادک ثم لم نذب

بدرسه بیدار بود و اول آن صحن بود در حرقه

بدرسه بیدار بود و اول آن صحن بود در حرقه



# احوال حضرت سیدالسادین علیه السلام

۴۵۶

اشارت با حضرت میکند و میگوید ای صاحب من سخت مرا شکنجی فرو گیرد که من ترا بعیش و عشرت  
و نوش و لذت و معاشرت و خمران ناریستان در اندن شنوات نغماتی و آشامیدن شراب از خمر  
و آنچه دل بهوش میسازد و بان دست نداری دعوت کنم و تو اجابت نفرمائی امام حسین علیه السلام از  
جای برکت فرمود بَلْ نُوَادُّكَ يَا بَنِي مُعَاوِنَةَ نَبَلِكَ اِی سپهر سویه این کار کردار سزاوارتوست و تو همیشه خمر  
شکم منخوس را از شراب خمر کنده میداری این اثر بعد از ذکر این خبر و مکاتبه یزید و ابن عباس چنانکه مشروح کردیم  
میگوید شریف ابو علی حمزه ابن محمد بن احمد بن حنبل بن علی کاتبی که میگفت گفت اَنَا لَا اَكْفُرُ  
بِرَبِّدِ الْقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ اَنْ لَا يُسَلِّطَ عَلَيَّ مُبَيِّنًا  
اَحَدًا مِنْ غَيْرِهِمْ فَاَعْطَانِي ذَلِكَ یعنی من تکفیر نمیکنم یزید را سبب اینکلام رسول خدا صلی  
علیه وآله که فرمود از خدای خواستار شدم که مسلط نکرد و اندکی پس را بر فرزندان من که از غیر ایشان باشد  
و خداوند این مسألت را عطا فرمود و این کلام متضمن چند معنی تواند بود یکی اینکه در صورت صحت روایت چون  
مشیت حضرت احدیت بر شهادت ابی عبد الله روحا و مجتله العزاء قرار گرفته حضرت رسول خدا  
صلی الله علیه وآله مسألت فرموده باشد که شهادت آنحضرت بدست سایر اطباق اعم و اصناف پیکان  
عالم سبب حکمتی که خود میداست نباشد چه ممکن است شهادت بدست پیکانگان موجب ذلت یا  
ضعف حال اسلام بود و حال اینکه شهادت آنحضرت برای تقویت و بقای این دین مبین است و  
چون این واقعه بدست مردم کفار یا مسلمانان اجنبی افتادی و در میان اسلام ضعف و فتوری روی  
نمودی اما در عداوت و مخالفت و مخالفتی که در میان انبی کلمات باشد اینچنان غیره نشود خصوصاً این گروه  
خپش که با اینحال خود را مسلمان و مروج دین یزدان میدانند بلکه ریختن خون سپهر پیغمبر را برای رفع شر  
و شق عصای مسلمانان میخوانند و شریف ابو علی مقصودش این باشد که بعد از آنکه رسول خدای اجزای این  
امر را باین طریق مسألت فرموده باشد و حکمتی بزرگ و امری عظیم در این قضیه مایه مندرج باشد و یزید پدید بر این  
بهره و شقاوت نصیب باشد من از تکفیر او زبان می بندم چه کردار او بدتر از صد هزار تکفیر است و کافر مرتد  
نیز در پیش او میت و رونقی ندارد و لعن و طرد و عذاب او را خدا و رسول بهتر میدانند و میفرمانند نهم او این  
برتر است که من و امثال من زبان بتکفیر او برکشایم بلکه لعن و تکفیر امثال ما اسباب خیر شمرند و خیر  
دهنستن این کردار ناستوده است که اجزای امرش را تا روز برانگیزش متزلزل و افسرداشته یا اینکه تصور  
شریف این است که چون پیغمبر خود این مسألت کرده دیگر تکفیر او چه باید این مطلب اگر معنی ظاهر تاویل شود راجع  
بلکه جبر دستی اعتماد شریف شود و دنبال کلام دراز میگردد مستودی در ذیل بیان سیره و اخبار و نواد  
پاره افعال یزید زشت خصال میبوسید چون خلافت یزید پیوست بنزل خویش در شد و تاسه روز  
مردمان چهره گشود اشرف عرب و وافدین بلدان و امر از شکرمان تبغزیت و تمنیت مرکب پدرش  
جلوس براریک سلطنتش در پیشگاهش انجمن شدند روز چهارم باموی ژولیده و روی غبار بود چهره گشود  
و بر فرمود نمود و خدا را حمد و ستایش فرود فقال اِنَّ مُعَاوِنَةَ كَانَتْ جَبَلًا مِنْ جِبَالِ اللَّهِ مَدَّةً مَا شَاءَ

اِنْ يَمُدُّ ثُمَّ قَطَعَهُ حِينَ شَاءَ اَنْ يَنْطَعَهُ وَكَانَ دُونَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ وَخَيْرٌ مِنْ بَعْدِهِ اَنْ يَغْفِرَ اللهُ  
 لَهُ فَهِيَ اَهْلَةٌ وَاِنْ بَعْدَ بَرٍّ فَيَذِيْبُهُ وَفَدُوْلَةٌ اَلَا تَرَى مِنْ بَعْدِهِ وَاَلَيْسَ اَعْدَاؤُكُمْ مِنْ جَهَنَّمَ وَاَلَا اِنَّكُمْ  
 يَطْلُبُ عَلَيْكُمْ فَعَلَى دُسُلِكُمْ فَاِنَّ اللهَ اِذَا ارَادَ شَيْئًا كَانَ اذْكُرًا اللهُ تَعَالَى  
 وَاَسْتَفْفِرُّهُ نِكويي معمولی یکی از رشتہای خدای و جبال ایزد متعال بود چند آنکه خواست او را بکشید  
 و در جهان باقی بدارد بداشت و آن هنگام که مشیتش قرار گرفت آن رشتہ را قطع فرماید فرمود و سلسلہ  
 زندگانی ایشان را از هم بکشد است با ما معمولی از پیشینایش فرود تر و از پس ماندگانش برتر است اگر خدا و سس  
 بیامرز و محض رحمت است و اگر عذاب فرماید بسبب معصیت او و عین عدالت است هم اکنون بجای  
 دی من برسند خلافت بنشینم نه جهل خویش را انکار کنم و نه بعلم خود افتخار جویم هم ایدون شما با انحال  
 و بعد از آنکه بدانان اندر رسید آنچه گفتم باز دانید با ما خدای چون چیزی را بخواهد چنان شود که خواهد خدایا یاد  
 کنیم حضرتش در طلب آمرزشم و این خطبہ یزید بدیکر وجه نیز در تواریخ مذکور شده است آنگاه یزید از منبر  
 بریستند و منزل خویش رفت نوشته اند چون یزید بر منبر صعود داد تا خطبہ براندختاک ابن قیس از پی  
 ای که سبب داد از آن گشتی پیدا یاد از جای بیای شد و نزدیک منبر آمد یزید گفت ای سخاک آمدی که فرزند  
 عبد شمس را سخن کردن یا موری پس از آن شروع بخطبہ کرد و گفت اَبْهَاءُ النَّاسِ اِنْ مُعْوَبَةٌ كَانَتْ عِبْدًا  
 لِلَّهِ اَنْعَمَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَبَضَهُ اِلَيْهِ وَاَلَا اِنَّكُمْ عَلَى اللهِ هُوَ اَعْلَمُ بِرِ اِنْ شَاءَ عَقَابَتُهُ وَاِنْ شَاءَ  
 عَاقَبْتَهُ معمولی یکی از بندگان خدای بود او را با انواع نعم بنواخت و از آن پس جانش را معبوض  
 ماخوذ او را می ستام چه خدای بجال او اعلم است اگر خواهد او را بخواهد امر یزید و گزندش بدو نزع خواهد  
 کشید و بعد از آن بان خطبہ مذکورہ نیز بر بان کشور و مکان چنان است که هر یک را در موقعی گفته باشد  
 و چون از منبر منزل رفت مردمان را رخصت در داد و او اشرف شام و قبایل عرب و اقبال طوائف در آمدند  
 و نه بنشیند او را بر مرک پدر سلطت گویند یا بر خلافت تنبیت فرستد پس هر کس از طبعی حاضر چیزی  
 در هم پیوست و بدو باز گفت و از میان از شی چند مطبوع گشت و با کرام یزید مباہی شد که در اینجا موقع  
 نکارش ندارد و مشرد و از کتاب تاریخ و دیگر کتب هر کس خواهد استکشاف خواهد فرمود خود  
 گوید روزی عبد الملک بن مروان بر یزید درآمد و باز یزید گفت از اراضی ممالک خود هر کجا را بیخ و وسیع  
 دانی با قطع من باز گذار یزید گفت بر من گران عنیت هر کجا را تو خود خواهی و مناسب دانی باز گوی  
 و گریه از دیگری پرش کنم عبد الملک گفت آنچه در حجاز است قدرش عظیم تر است یزید گفت با قطع  
 آنکه از من عبد الملک شکر عظامی او را بگذاشت و او را دعای خیر نمود و چون باز گشت یزید با جلس  
 نمود گفت مردمان بر آن اندر شد و مکان مسند که عبد الملک بر مسند خلافت جلوس خواهد کرد و آن صدقاً  
 فَعَلَا حَتَّى اَمْسَا وَاِنْ كَذَبُوا هَذَا وَصَلْنَا اِنْ اَكْرَأْتُمْ اِنْ اَكْرَأْتُمْ اِنْ اَكْرَأْتُمْ اِنْ اَكْرَأْتُمْ اِنْ اَكْرَأْتُمْ  
 کرده ایم در آنچه بریم اوی سبب باشدیم و اگر دروغ باشد او را اصله داده ایم و صلہ رحم بجای آورده ایم  
 و نیز سودی در خروج الذہب گویند یزید صاحب طرد و کلاب و جوارح و قرو و دیود و منادمت و مداد

احوال حضرت سیدالسادقین علیه السلام

بر شراب بود یکی روز در مجلس شراب نشست و این زیاد لغت الله علیه از طرف عین او جاری کرد  
و این حکایت بعد از شهادت حضرت امی عبدالله الحسین صلوات الله علیه بود پس یزید پدید روی با آن گشت

اِسْفِي شَرِبَةً نُودِي فَوَادِي      ثُمَّ مِيلَ فَاَسْبُو مِثْلَهَا اَبْنِ زِيَادِ  
صَاحِبِ الْبِرِّ وَالْاَمَانَةِ عَيْدِي      وَلَيْسَ لِي مَغْنَمِي وَجِهَادِي  
فَاَنْلِ الْخَارِجِي اَعْنِي حُسْنًا      وَمُبِيدًا لَاطْعَاءِ وَالْحُسْنَادِ

انگاه با نوازندگان و سرودگویان فرمان کرد تا تغنی و سرود نمودند و آن شعر را در سوز و کجاوندند چون یزید  
کار رفت و مجور و همیشه و سرور بدین مقام پوست اصحاب و عمال او نیز در این امور دوزنها و دوز در روز  
کار خیانت آثارش نوازندگی و سرود و طاهری و مناهای در که و مدینه بود یک گشت و مرده ن با فکارا شراب  
خمر و سایر مناهای الهی مرتکب شدند و او را بوزینه بود که بوقیس گنیت داشت همیشه با زید در یک مجلس  
و محضر بیار میدادند است اقارب و اقوام با او مانوس تر بود و در مجلس آن طعون برای این میمون تکیه  
گاهی خاص طرح میکردند و فرس مخصوص میکشیدند و این حیوان بسیار عنیت بود و کور نری را رام کرد  
و زین و لکامش نهادند این بوزینه را بر او پیسوار میکردند و در ایام اسب تازی و مسابقت آن کور  
و حشی را که بوزینه بر آن بود میمانند تا چنان شد که یکی از ایام مسباق بوزینه نصب الباق بر او و پیش از بوزینه  
بجوه در آمد و قبایلی از حریر احمد و صفر بر تنش پیار بسته و فلنوه از حریر که رنگهای کوناگون داشت بر سرش بر نهادند  
بودند و هم آن کور حس را پوششی از حریر مسقوش که با انواع الوان رنگ  
امتیاز بود بر اندام بود یکی از شعری است که در این روز این شعر گفت  
نَمَسْتُ اَبَانَ بْنَ بَيْضَانَ      فَلَيْسَ عَلَيْهَا اِنْ سَقَطَتْ خِيَانٌ  
الْاَمِنْ رَأَى الْفِرْدَا لَكَ سَيْفِي      جِيَادًا مَبْرُؤًا مَبْرُؤًا اَبَانَ

در کتاب غرر الخباصین الوانیه مسطور است که یزید را از کثرت شرب خمر سکران لقب کرده بودند و هم یزید  
انگوش میامیدند وقتی بدو خبر دادند که مور بن مخزوم او را تبر بخرسنت و نکوش میکند یزید بعال خوش  
که دره نینه بود نوشت تا مور را حد قدف بزند چون این حد بر روی جاری شد مور این شعر گفت  
اَشْرَبْنَا صِرًا نَظَنُّ دِنَانَهَا      اَبَا خَالِدٍ اَلْحَدُّ بَضْرَبُ مَسُورُ

و اتم حرف گوید از کتاب طاهری و استماع تغنی نه چندان در حق یزید اسباب حیرت و نکوشی است چه از  
پدرش معویه و جدش ابوسفیان و سایر اهل بیت نیز بهره کامل دارشی وافی داشت چنانکه در مستطرف مسطور  
است که عبدالله بن جعفر در شام بر معویه درآمد معویه او را در سزای عیاش جای داد و چنانکه شایسته شان و  
مقام او بود در اگر امش سعی طبع فرمود فاشه و شر قرطه زوجه معویه از این احتشام و احترام عبدالله حشکین  
کردید تا شبی از منزل عبدالله آوازی سرود بشنید و در ساعت نزد معویه شبتان و گفت شتاب بشنید  
که در سزای این مرد که او را در دل و جان و حرم خویش جای داده و در منزل مخصوص خود فرود آورده و  
ترا بکوش میرسد معویه باید و کوشش بازگشود آوازی شنود که او را بکش و طرب در آورده و گفت

ربیع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

با خدای سرودی می شنوم که نزدیکت گویا از شنیدنش فرود آید پس باز کردید چون در پایان شب کوش  
 فراداد قرأت عبدالله بن جعفر را که از بهر نماز بی پای بود شنید و فاشه را از خواب بر آن گشت و گفت در آن  
 آنچه شنیدی اینک شب تو بهمانا این کرده اقوام و اقارب من روزی با دو شامان باشند و شبها مانند بهمان  
 و از آن پس چنان افتاد که یکی شب معویه را دل همی بصحبت برفت و با خادم خود گفت برو و بنگر نزد عبدالله  
 بن جعفر کمیت و او را خبر کوی که من بیدار او می شوم چون عبدالله از قدم معویه خبر یافت مجلس را از جمله  
 جالسان خلوت ساخت چون معویه پیامد غیر از عبدالله هیچکس را در مجلس نیانت و با عبدالله گفت در این  
 مجلس کدام کس نشسته بود معویه گفت او را بگویی بجای خویش باز آید آن شخص پیامد در جای خود نشست  
 و همچنان معویه مجلس جالسیان یک یک نگران شد و فرمان کرد تا جالسیان حاضر شدند در مجلس خود جلوس کردند و  
 میان مجلس کتین از جالس خود خالی بود معویه گفت این مکان مجلس کی است عبدالله گفت مکان مردی است که  
 دادای نوشهار را اینها بدگنایت از آنکه بنواد سرود کوشهار را بهره در میا زد معویه گفت کوش من بخورد علی است سرود  
 تا مجلس خویش بیاید و در سج سرود کرد پیامد و نشست معویه با او روی کرد و گفت و در کوش مرا چاره کن عیون برداشت و بنوا  
 وَدَعِ سَعَادَاتِ الْوَكْبِ مُرْفِجًا وَهَلْ تُطْبِقُونَ دَاعَا اَهْمَا الرَّجُلُ

چون ۷ مدیج این سرود بخواند عبدالله سر خویش را همی جنبش داد معویه گفت یا بن جعفر از چه روی سر خویش را حرکت میدی

چون ۷ مدیج این سرود بخواند عبدالله سر خویش را همی جنبش داد معویه گفت یا بن جعفر از چه روی سر خویش را حرکت میدی  
 گفت از این که از اریحیه و حاتی در خود پدیداری می بینم که اگر در میدان نبرد شوم چون شیر تخم کرم و اگر در ایوان  
 بزم بنشینم چون بحر جوشده و عزیز معویه در این هنگام خضاب کرده بود و یکی از جواری معویه که از قامت عاریت  
 او نزدش گرامی تر بود با او بود این جاریه خضاب معویه را تولیت داشت پس مدیج بدین شعر تعنی نمود  
 الْبَسَّ عَيْنَكَ شُكْرًا لِّمَنِّي جَعَلْتَنِي  
 مَا أَبْضُ مِنْ فَايِمَانِي الرَّاسِ كَالْحَمِيمِ  
 وَجَدْتَنِيكَ مَا فَذَكَانَ أَخْلَفْتَنِي  
 صَرَفَ الزَّمَانَ وَطَوَّلَ لَدَهْرًا وَاللَّيْمِ

معویه را از شنیدن این سرود و استماع این آواز و نواز چندان شادی و طرب و سرور و شغب فرود گرفت  
 که همی پای خویش را بر زمین کوفت و از هر سوی جنبش داد و جعفر گفت یا امیرالمومنین بهمانا تو از سبب حرکت  
 سر من پرسش فرمودی و من معروض داشتم اکنون من از علت حرکت دادن پای خودت سؤال نیام  
 معویه گفت کل کرمی طرؤب هر مردی بخشده و کرمی طربناک است انگاه بی پای شد و گفت تا رخصت  
 من نشود هیچکس ازین مجلس بماند پس برفت و ده هزار دینار سرخ با یکصد جامه از جامهای مخصوص  
 خود برای عبدالله بن جعفر و هم برای هر یک از امالی آن مجلس هزار دینار داده جامه قیمتی بفرستاد و معویه را ازین  
 حکایات بسیار هست چنانکه انشاء الله تعالی عنقریب در ضمن احوال صایب خاتره که ما بود یزید معاویه است  
 نیز باره این اخبار اشارت رود این اشیر و صاحب تاریخ اخبار الدول و دیگران نوشته اند چون یزید بن  
 معویه در بادیه و طوایف عرب و قبایل فصاحت تربت یافت و با آن جماعت معاشرت نمود بسیار فصیح  
 اللسان و بلیغ الپیان بود و اشعار او بکمال عذوبت و فصاحت اقیاز داشت و هم در قرأت خطبه صیحه  
 و مکاتیب بلیغه موعظه قادر بود و سبب پرورش او در بادیه این بود که مادرش میون دختر کجیل بن ابی  
 کعبه

کعبه

احوال حضرت سیدالسااجدین علیه السلام

کلیه است و میسون را از بادیه برای معویه سپاوردند و از معاویه یزید را مامور داشتند و در روزی از شکم کجی  
د چون میسون از مردم بادیه بود فصاحتی کمال و علاقتی بمقال و بلاحتی بجهان داشت چون سالی همه اردن  
بزیست با اینکه در تصور عالیه سلطنت و لذایذ خلافت و تنعمات کوناگون روزگاری نهاد روزی سپا  
وطن و آداب مسکن و دیدار خویش و ندان و آرزوی طبع و مرکب و مطعم و مشرب مردم  
بیابان این اشعار را که در کتب علم و اهل ادب مذکور و در شواهد مسطور است انشا نمود

تفسیر شرح  
تفسیر شفا

لَلْبَشْرِ عِبَائَةٌ وَ لَقَدْ عَيْبُيْ  
وَبِنْتُ تَنْفَقُ الْأَرْبَاحُ فِيهِ  
وَبَكَرٌ تَلْبَعُ الْأَطْعَانَ صَغْبُ  
وَأَصْوَاتُ الرِّيحِ بِكُلِّ دَجْ  
وَكَلْبٌ يَلْبَحُ الْأَضْبَافَ دُونِي  
وَأَكَلُ الضَّبِّ وَالرَّبْوُوعُ دَانِي  
وَحِرْقٌ مِنْ بَنِي عَمِي نَحِيفُ  
أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ لَبْسِ الشُّفُوفِ  
أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ فَضْرِ مَيْفِ  
أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ بَغْلِ زَفُوفِ  
أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَقْرِ الدُّوفِ  
أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ هِرِّ الْوُوفِ  
أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَكْلِ الرَّغِيفِ  
أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ عِلْجِ عَيْفِ

خرق کبریا  
جوادان  
توسل

و این اشعار را باختلاف مرقوم داشته اند و در بیشتر کتب افزون از پنج شعر شمرده شده اند و بعد از آنست که در  
شعر طبع کرده اند مثل اکل الضب و اصوات الريح صاحب جامع الشواهد گوید چون معویه میسون را از بادیه  
سپاورد سینه اش شکمی گرفت و درانده شد معویه گفت همانا در ملک عظیم و شتمی عمیم هستی و قدر آنرا  
نمی شناسی میسون این اشعار را بگفت و باز نمود که پوشش جامه های درشت که از ششم شتر باشد باشند  
و چشم من بیدار قارب و اهل وطن روشن باشد مرا از پوشیدن خزیر زمار و دوری از شهر و دیار بهتر است  
و هم سرفرازی کلین که از هر سوی نسیم پابان در آن وزان باشد نیک تر است از کاخ کلبه و که مرا از وطن  
مالوف دور دار و آن سکی که در و در میهمان خبر گوید نیک تر است از کرب که بانوی مطبخ باشد و شتر کجی  
برای کوچیدن فروتن باشد نیک تر است از استر کجی با زمین و تکام جوهر نشان با تند و جو نمردی که از بنی عام  
خودم باشد نیک تر است مرا از کبری صیف و کاشری کیف که در بند از دوش با شم چون معویه این را بشنید  
با او بگفت ما در صلب با بنف بجدل حتی جعلتني علما الجفني با هالك ای دشمن بجدل درگاه  
من هیچ کجا ثابت نماندی تا مرا کبری کافر شمردی هم اکنون اهل وطن خویش باز شو پس او را طلاق  
گفت و میسون بطایفه خویش باز شد و یزید را با خود برد و در حوارین منزل خستیار نمود و یزید در بیان  
اعراب بادیه نشو و نو گرفت و فصاحت و بلاغت مورتب شد چون یکسره در پی خمر و خمار و قمار و حید  
و شکار شایق بود و این امور در بادیه نیکتر متیر میگشت غالب اوقات در آنجا روز مینهاد و اگر بدمش شری  
فراوان اقامت نگردنی چند آنکه چون پدرش معویه در گذشت در بادیه بود صاحب تجارب السلف نوشته  
است پدر میسون بجدل را خلاصی بود که سقاج نام داشت میسون را با غلام شادی خرام و نوازی میرت  
و صبح و شام کام میکردت و چون بسزای معویه شد زودی صل داشت و چون بشرط دو شیرکی بنود و عشر

متر غلور

ج ۱۰۴ از کتاب مشکوة الادب ناصری

یظهور نداشت این مکتوم بماند چون صل خود فرود نهاد معویه از خویش دانست و یزیدش نام نهاد و در حقیقت یزید را لطفه معویه با سفاخ مزید کشت و نسا به کلبی اش رت با این کیفیت کند و کبید شعر

فَإِنْ بَكَرَ الزَّمَانُ أَتَى عَلَيْنَا      بِضَلِّ التَّرِكِ وَالْمَوْنِ الْوَحِيِّ  
فَلَمَّا قَتَلَ الدَّعِيَّ وَعَبْدَ كَلْبٍ      بَارِضِ الْلَطْفِ أَوْلَادِ النَّبِيِّ

در این شعر مقصود از دعی ابن زیاد و از عبد کلب یزید است و در بعضی کتب نوشته اند که چون یزید را در یزید را آزمایشی بس شکست بود چنان افتاد که وقتی معویه از قتل او زنی را در جباله کاح در آورد و با موی کفت در شمایل و علامات این زن بنکر و با من بازگویی و آن زن را نامله نام بود و جمالی و لغریپ و چهره روشن داشت میون در اندامش نگران شد و با معویه کفت نامله زنی نیک اندام و خوش خرام و خوش روی و مشکین موی است اما در زیر ناف خالی دارد که هر زنی صاحب این صفت و علامت باشد البته سر شو را در کنار خود بریده خواهد دید معویه در همان روز ویرا طلاق کفت و حبیب بن مسلم فخرش در وثاق آورد

حبیب بن ع

و زمانی بر نیامد که ایت فراق بخواند مسلم مقتول شد و نعمان بن بشیر بآن فتنه روزگار و چهره هشبار مشون کشت و سر ای بابان نکار پنجاه زن فرخار ساخت و چندی نگذشت که سر این شوی را نیز بریدند و در پای آن سیمین و کنایان و داران دند و نیز معادیه را از میون و خری بود که او را اترت المشرق نامیدند و یزید را جزا و خواهر از یکجا آورد پدر نبود و چنانکه نوشته اند این دشمن در کودکی با خاک کوه هم ستر شد با تجمه عموم مورخین و نویسندگان روزگار از هر طبقه و هر طایفه و هر دین و هر مذہب در ذکر شمایل و معایب و فسق و فجور بلکه کفر و زندقه یزید همه استان میشد و لعن و طعن او را جایز و اغلبی واجب میمانند مگر غزالی که از وی سئوالی کردند و او پاسخ می براند و در ذیل کتب مشکوة الادب ناصری مشروحاً با جوابی که دیگران داده اند نگاشته ام در تاریخ اخبار الدوله مطور است که از کیا هراسی فقیه شافعی سئوال کردند

که لعن یزید بن معویه آیا جایز است و آیا او از جمله اصحاب شمره میشود یا نه و در جواب نوشت  
إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ مِنَ الصَّحَابَةِ لِأَنَّهُ وَلِدٌ فِي زَمَانِ أَبِي عُمَرَ عُمَانَ بْنِ عَفَّانٍ وَضَى اللَّهُ عَنْهُ وَأَمَّا قَوْلُ السَّلَفِ  
فَقَبِيحٌ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْ أَبِي حَنِيفَةَ وَمَالِكٍ أَحَدُ قَوْلَانِ نَصْرِيحٌ وَتَلْوِيحٌ وَلَنَا قَوْلٌ وَاحِدٌ النَّصْرِيحُ  
دُونَ التَّلْوِيحِ فَكَيْفَ لَا يَكُونُ كَذَلِكَ وَهُوَ الْمُنْصَبُ بِالْفَهْدِ وَاللَّاعِبُ بِالزُّدِّ وَمَنْ فِي الْحِجْرِ  
يُخْرِجُ فِي الْحِجْرِ أَقُولُ لِصَحْبِ خَمِيَّتِ الْكَاسِ شَمْلَهُمْ وَذَاعِي صَبَابِ الْهَوَى بِرَتَمِ خَدِّهِ أَيْضًا مِنْ  
عَنِيْمٍ وَلِذَا فَكُلُّ وَانِ طَالَ الْمَدَى بَصْرَتُمْ كَمَا يَكُونُ شَيْخٌ أَبُو الْحَسَنِ كَمَا بَرَدَاتِي وَبِكَرَّةٍ فِي جَوَابِ  
بَيْنَ تَقَاتِي

میفرماید یزید در زمان عمر بن الخطاب متولد کردید با صحت مقرون نمیشاید و از غلط کتاب است و صحیح همان است که در اخبار الدوله مطور است چه تولد یزید در سال میت دشمن و زمان خلافت عثمان است با جمله شیخ میفرماید یزید در جمله صحابه کبار بشمار نمی رود چه در زمان عثمان بن عفان باین جهان رجپار شد اما قول پیشینیان در جواب لعن این ملعون بمانا برای هر یک از ائمه ثلاثه از ابو حنیفه و مالک این پس واحد بن حنبل و قول است یک قول تبصریح لعن و یک قول بتلویح لعن و در دست اما قول

که چهار

# احوال حضرت سیدالسا حدین علیه السلام

که اصحاب شافعی مستقیم منصرف لعمریه دست و تبلوچ متعدد قائل بر ایتیم و چگونگی غیر ازین باشد با اینکه یزید  
لعون تمام محرمات و مناهی را مرتکب است با شکار بوز تر و ز میگذاشت و زو میبخت و دائمی نخر بود و از طله  
اشعار اوست که میگوید در خمر را توصیف و با شامیدش تحریرش و تشویق نماید و یاران و جلیسان خود را شرب  
مدام و این لذت بی دوام مکلف میدارد و نیز ضعیف طویل در شتاب یزید ملعون مسطور داشت آنگاه در پشت همان  
ورقه نوشت **وَلَوْ مَدَّيْتُ بِيَدِي لَأَخْلَفْتُ الْعِيَانَ وَبَسَطْتُ الْكَلَامَ عَلَى تَخَاذُلِي هَذَا الرَّجُلِ** اگر این  
صحیفه قرطاس را بضعفات حدیده دیگر میداد یا مفتی ای سب اوراق سفید را از سواد وجه و قلب و مخا ذی و شتاب  
این مرد کوه دیده از پاض سواد آورد می میری در حیات الحیوان نیز با بن حکایت اشارت کند و کرد اول  
کسیکه یوز را بر سب بر شامید یزید بن معاویه بود و نیز در اخبار الدول مسطور است که نوفل بن ابی العزات گفت  
نزد عمر بن عبدالعزیز حضور داشتم ناگاه مردی از یزید سخن میپان آورد و گفت قال امیر المومنین یزید بن معاویه  
عمر بن عبدالعزیز سخت بر آشفت و گفت یزید را امیر المومنین میخوانی و بفرمود تا در ازای این جرم و جنایت در ا  
پست تا زیانه بزدند و هم در آن کتاب نوشته است که از بود در مردی است که گفت ار رسول خدا صلی الله  
علیه و آله شنیدم میفرمود **أَوَّلُ مَنْ يُبَدِّلُ سُنَّةَ اللَّهِ جَلُّ مِنْ بَيْنِ أُمَّةٍ فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ بَعْنِي** اول کسیکه سنت را دیگر  
کون کند و احکام شریعت غراد قانون ملت را بضرارت تبدیل تغییر دهد مردیست که از یزید پنا منذرت الله علیه  
و علی ظالمی ال محمد غاصبی حقوق جمعی در تاریخ الخلفاء سیوطی مسطور است که یزید بن معاویه ابو خالد اموی  
مردی درشت اندام و پر گوشت و پر موی بود از پدرش معاویه روایت میکرد و پدرش خالد و عبدالملک  
بن مران از و راوی بودند و پدرش معاویه مردمان را کره قبول و ولایت عدا و ناچار ساخت حسن بصره  
کوید امر امت را و دتن فاسد ساختند کین عمر بن العاص بود که بیکی معاویه را بر رفع مصاحف باز داشت  
و او چنان کرد و از قرار رسید آنچه رسید و خوارج حکم نمودند و اثر این حکم تا قیامت بر جای ماند و اندک  
مغیره بن شعبه بود که در کوفه از جانب معاویه ادرت داشت و معاویه بدو کاشت که چون این کتوب را قرأت  
کردی معزذ لا بجانب من راه سپار و آن خبیث برای انجام مقصود خود چندی در مکث نموده و چون در  
پشگاه معاویه حاضر شد گفت این تعقل و در مکث از چه بود گفت در تبه و نوطیه امری مشغول بودم گفت آن امر چه  
بود گفت از مردمان برای یزید بیعت میکرشم که بعد از تو با طاعت او باشند گفت انکار را آیا بیای بر روی  
مغیره گفت هر چه زودتر بارت و حکومت خود باز کرد و چون از خدمت معاویه پر دین شد اسعاش باو گفتند  
باز کوی تا چه ساشی گفت پای معاویه را در رکاب عزابت و ضلالتی جایی و ادم که تا قیامت مفارقت بخود حسن  
کوید باین سبب این جماعت که بعد از معاویه بودند متابعت این سنت غیر سلیه کردند و بمیل نفوس خود برای ولایت  
خویش اخذ بیعت کردند و گرنه تا روز قیامت این کار را بشوری نسکنند و با اختیار و با اختیار مسلمانان  
میهادند و نیز سیوطی گوید که سبب قتل اهل مدینه و خلع کردن ایشان یزید را از خلافت این بود که یزید  
در معاصی و طاهیه اسراف میورزید و عبدالله بن خطبه بن اعیلی میگفت سوگند با خدای ما بر باید حد و ج  
نکر دیم تا گاهی که پناک شدیم که سبب او از آسمان بر آسنگ باران شود چه او مردی است که باو خرد

نسب معاویه  
بر کتب معتبره  
در تاریخ  
معاویه

حدیث صحیح  
در تاریخ

در تاریخ  
معاویه

در تاریخ

ربیع دوم از کتاب مشکوٰه الادب ناصری

۳۶۳

وخواهران و سایر آنکه بادی حرام سبند کج میوزند و در آمیزد و شرب خمر نماید و نماز را فرود میگذارد و توبه  
میدارد با بخل سیوطی از مثالب این ملعون و افغالی که بر لعن او دلیل است مذکور داشته و چون مرقوم کردید با  
مبادرت زلفت و نیز این اشعار را از یزید مسطور داشته است و صاحب جامع الشواهد ازین اشعار دو شعر  
را مذکور داشته و گوید از جمله تصیده است که یزید بن معاویه بن ابی سفیان در حق زنی نصرانی که  
در دیر سندی در کنار اطردن جانب رهنایت گرفته و منزل ساخته و دل آن ملعون جز از آرام و بگون  
بر افکنده بود گفته و او را بر این کردار ملامت مینماید شعر خیم صاحب جامع الشواهد بصورتی دیگر نگاشته است

أَبَ هَذَا السَّهْمِ فَانْتَعَا  
وَأَمْرًا لِلنَّوْمِ فَانْتَعَا  
دَاعِيًا لِلنَّجْمِ أَوْ قُبُهُ  
فَأِذَا مَا كَوَّكِبٌ طَلَعَا  
حَامٍ حَتَّىٰ إِنِّي لَا دَعَىٰ  
إِنَّهُ بِالْفُورِ قَدْ وَقَعَا  
وَهَا بِالْمَاطِرُونَ إِذَا  
أَكَلَ الْفَمْلُ الَّذِي جَعَلَا  
نَزَهَةٌ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَتْ  
نَزَلَتْ مِنْ جِلْفِي بَعِيَا  
فِي قِيَابٍ وَسَطٍ دَسْكَرَةٌ  
حَوْلَهَا الزَّبُونُ فَذَيْغَا

ماتردن کبریا  
موضعی است در  
شام نزدیک  
دشن  
علق کبرتین و توبه  
لام موسیقی است  
در شام

و نیز سیوطی در تاریخ خلفاء از سند ابو علی روایت میکند که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود لا یزال  
امر امتی فائما بالفسطح حتی یكون اول من نله رجل من بنی امیه بقال له بس زید  
در کمال از یزید بچند سزا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کند که فرمود گشته حسین  
علیه السلام نهره و زنا زاده است و صد در این خبر با صطلاح رجال حدیث قطعی است و قاضی  
ابو الحسن محمد بن قاضی ابی عیسی کتابی در حق آنکه لعن استحقاق لعن یا شمه اند تفسیر کرده  
و یزید بن معاویه را در جمله آنان مذکور ساخته است و نیز از جمله اشعار کفر آمیزه که دو شعرش مذکور شد

یزید است

فَإِنْ حُرِّمَ يَوْمًا عَلَىٰ دِينٍ أَخَذَ فَنَحَدُّهَا عَلَىٰ دِينِ الْمَسِيحِيِّينَ مَرِيحًا

و نیز از اشعار او است که دال بر کفر است

نَسَبَ الْغُرَابُ قُلُوبَهُمْ وَأَوْلَانَهُ  
فَلَمَّا فَضِيَتْ مِنَ النَّبِيِّ دُبُونَهُ

چنانکه ازین پیش باین شرارت رفت و هم از جمله اشعار او است که متضمن انکار معاد است و مذکور شد

أَقُولُ لَصِحِّبِ ضَمِيهِ الْكَائِسِ شَمْلَهُمْ  
وَدَاعِي صَبَا بِأَيْدِ الْهَوِيِّ بَرْتَمُ  
خُذُوا بِنَصِيْبِ مَنْ نَعِيْمٌ وَكَذِبُ  
فَكُلُّوْا وَإِنْ طَالَ الْمَدَىٰ بَصْرَمُ

و نیز این جوزی از این عقیر روایت کرده است که این شعر از جمله اشعار یزید است که بر کفر او دلالت دارد

عَلْبَةُ هَائِي وَاعْلِي وَتَرْجِي  
حَدِيثِي سَفِيَانِ قَدْ مَاتَ سَابِيهَا  
بِدَلِكِ إِنِّي لَا أَحِبُّ النَّاجِيَا  
إِلَىٰ أَحَدٍ حَتَّىٰ أَقَامَ الْبَوَاكِيَا  
لَحَبْرَهَا الْعَبَا كَرَمًا سَابِيَا  
وَإِذَا تَوَانِي أَمُورٌ فَذَمِيهَا  
وَإِذَا تَوَانِي أَمُورٌ فَذَمِيهَا



# احوال حضرت سیدالسادین علیه السلام

۴۶۴

وَأَنَّ مِثْ بِأُمَّ الْأَخِيرَ فَأَنْجِي ۖ      وَلَا نَأْمَلِي بَعْدَ الْفِرَاقِ تَلَافِيَا  
فَإِنَّ الَّذِي حَدَّثَنِي عَنْ يَوْمِ بَعَثْنَا      أَحَادِيثَ طَنِيمٍ يَجْعَلُ الْفُتَبَاءَ هَيَا  
وَلَا بُتْلِي مِنْ أَنْ أَزُورَ مُحْتَمِدًا      بِمِثْمُولَةٍ صَفْرَاءَ نَزْوِي عِظَامِيَا

قرن علی کوید و از جمله اشعاریکه بر کفر و نفاق و زندقه و شقاق یزید ولالت واروین شعر دومین است  
وَلَوْ لَمْ يَمْشُ الْأَرْضَ فَاضِلَ بَرْدِهَا      لَمَا كَانَ فِيهَا مَنْحَةٌ لِلنَّبِيِّ

و نیز ازین قبیل اشعار کفر سید است

مَعَسَرَ النَّدْمَانِ قَوْمُوا      وَأَنَّهُمْ صَوْتُ الْأَفَافِي  
وَأَشْرَبُوا كَأَسْ مُدَامِي      وَالرُّكُودُ ذِكْرُ الْمَعَانِي  
شَغَلَنِي نِعْمَةُ الْعِيدَانِ      عَنِ صَوْتِ الْأَذَانِ  
وَنَعَوْتُ عَنْ الْحُورِ      عَجُوزًا فِي الدِّانِ

و البته در این تعویض و تعریض مختار است معلوم باد که اولاً در قرآن مجید از حد و در ایاتیکه متضمن لعن است  
مکرث یه بود مثل اُولَئِكَ بَلَعْنَا مِنْهُمُ اللَّعْنُونَ وَلَعْنُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ  
عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَإِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَوَكَّرَ لَهُمْ  
أَنْتُمْ تَقِفُوا وَرِخَابِ بَيْسٍ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَدَبَّرَ كَفَارِ إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ  
لَهُمْ سَعِيرًا وَدَكَّرَ فَرِيدًا وَالْحَاطِمِيَّةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ وَدَكَّرَ حَقَّ قَائِلٍ بَعْدَ فَرِيدٍ وَغَضِبَ  
عَلَيْهِ وَلَعْنَةُ دَكَّرَ فَرِيدٍ قُلْ هَلْ أَنْبَيْتُكُمْ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مِنْ لَعْنَةِ اللَّهِ وَبِزُرَّادٍ رَبَّنَا إِنَّا ضَعُفْنَا مِنَ  
الْعُتْبَاءِ وَالْفَتَاهِمِ لَقَدْ كُنَّا كَإِبْرَاهِيمَ إِذَا لَوْ تَمَرًا نَبِيًّا كَرِيمًا وَرَأَى مَا كُنَّا فِيهِ مِنَ الْكُفْرِ فَكَرِهَ اللَّهُ لَنَا  
شَدَّ حَيْثُ كَمَّ وَرَحِمَ كَيْسَ كَرِيمًا مَدِينَةَ رَابُوحِشْتِ دَرَّوَرِ وَدَكَّرَ مَذْكَورِ شَدَّ وَالتَّبَكُّ سِيكِيهِ مَدِينَةَ رَابُوحِشْتِ كَرِيمًا  
طعون باشد چون قدیمه رابوشت در آنکند بطریق اولی طعون است و خدا می بیند باید  
لَا يَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ  
أَحْوَابَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ الْمُحْسِنِينَ وَرَسُولَهُ وَرَسُولَهُ خَدَّيْ وَرَسُولَهُ خَدَّيْ وَرَسُولَهُ خَدَّيْ  
وآزار رساند خدا و رسول در روز جزا ایمان نداد و کافر و مکر است و کافر طعون است و هم خدا  
فرمود و مَنْ يَنْفُلْ مُؤْمِنًا مُنْعَمًا فَجْرًا نُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَةُ اللَّهِ وَأَعَدَّ  
لَهُ عَذَابًا أَلِيمًا عبد حق و عبوی از قرطبی روایت کند که سبب خروج مردم مدینه از مدینه واقع شده  
است چه در آن زمان که این طبعه مطهره بوجود بقایای اصحاب و مهاجرین و انصار و علمای اعلام و تابعین  
بکمال صفاد جمال و فاعار است و در حقیقت مانند بهشت برین شمرده میشد وقتی چنان دچار آفات بلیات  
گردید که این مردم اختیار غنیمت رحلت ننموده از آن موضع که محل رحمت و موضع برکت بود بیرون شدند  
و یزید بن معاویه مسلم بن حمزه را با لشکری عظیم بقتال مردم مدینه بفرستاد اما ایشان را در نهایت محنت  
و قباحت بقتل رسانید مذوقا سه روز بهنگ حرمت حرم نبوی پرداخته و با بخت قباحت دادند و یکبار

# ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۴۶۵

نبره یعنی مراد  
زاده

بمقتضی از بقایای مهاجرین و انصار و علمای باخیر و قتل رسانیدند و از مجموع مردمان سوای زمان دکو و گان  
ده هزار تن را بکشید و بمقتضی حالان قرآن مجید و نود و هفت نفر از اقوام قریش را از تیغ بگذرانیدند و  
اقسام فسق و فساد و زنا را مباح ساختند چنانکه نوشته اند هزار زن از پس این واقعه فرزند بهره گذاشت  
و بسبب ما در مسجد رسول گردند و در روز شریفه روشت و بول انگذند چنانکه مدینه یکبار از مردم خود  
خالی شد و نوک و شترانش بهره حیوانات گردید و چون درست نظر کنیم آنچه اسباب استحقاق لعن است در  
یزید ملعون وارد و موجود است اولاً شرب خمر و قمار و یوز بازی و سگ تازی و ظلم و فسق و انکار معاد و  
القای فساد و قتل نفس و آزار بذرئیه رسول و بکنک حرمت حرم آنحضرت و قتل مردم مدینه و خراب کردن  
و سوختن کعبه معطره و اشعار او که به از دست با خاندان رسول و تلافی آنچه مسلمانان با کفار با ایم جاہلیت  
و غیره کرده اند و انکار وحی و قتل حضرت سید الشهدا سلام الله علیه و ازین غریب تر حرکات بشاشت آمیز  
او بعد از قتل آنحضرت در شمار او با خاندان حضرت رسالت مرتبت چنانکه ابن جوزی میگوید از فضل عمر بن  
سعد و عبید الله بن زیاد آن چند عجب نیست بلکه عجبتر خذلان یزید و زدن آن پلید است قضیب رابر  
و ندان مبارک حسین و خارت بردن بر مدینه آیا این کار را جایز توان شمرده که با وحی که از دین سپردن شده  
اند بیای بر بند آیا نباید عجب کم شرع ایشان را مدنون نمود اگر این خبیث کاری که آن سر مبارک را بدو آوردند  
اقترام میکرد و بران غماز میکند داشت و در طشت جامی نمیداد و با چوب نیزه او را چه زبان میرسید چه مقصود  
از قتل آنحضرت معمول شده بود لکن اتحاد جاہلیت او را بهین کردار قانع نداشت چنانکه ازینش داو لکنت  
اشباخی پیلد شہید نامشود میکرد و در نیزه کتاب او بسیار محرمات و آئینتین با اخوات و اجہات و زنا  
مخسرات که همه موجب لعن است و روسی وارد است و همچنین ظلمای اربعه سنت بر لعن او اتفاق در زید  
اند و اگر احمد غزالی در منع لعن او کلامی را اندر مردود افتاده چه در آن جواب گوید از کجا یزید بقتل امام حسین  
علیه السلام فرمان کرده باشد یا راضی باشد اندر ستر العالمین خود اظهار عجب مینماید از آن مردم که منکر شده  
اند که یزید بقتل امام حسین سلام الله علیه فرمان کرده باشد و قاتل آنحضرت باشد و در حقیقت این استعجاب  
غزالی آنچه در جواب سؤال از جواز لعن یزید نوشته است برمانی کافی است بر اثبات لعن چه خود بر نفس  
قول خود برین استعجاب را نموده است و با این صورت داین صفات نکو سبیه و آثار ناخفته که ازین جنب  
وارد است اگر او را ملعون ندانیم پس کدام کس را مستحق شماریم و اگر دیگری را مستحق شماریم بدانیم که سبب  
از کتاب یک فعل از افعالی است که یزید پلید مرتکب گردیده است قاضی شمس الدین بن خلکان در تاریخ  
وفیات الاعیان و ابنا و انباء الزمان نوشته است که ابو عبد الله محمد بن عثمان کاتب مرزبانی که مجلسش  
از خراسان و میلادش در بغداد بود و بذهب تشیع شوق داشت اول کسی است که دیوان اشعار یزید بن  
سوی را جمع کرد و باین کار سخت مایل بود و این اشعار دیوان صغیر الحکم است و افزون از جزوی نباشد لکن آنکه سر  
مرزبانی بجهان مال دانی و آمدند بجمع آن اشعار گوش سپار نمودند و بسیاری اشعار که نازشایح طبع آن ملعون است فرزند  
و اشعار یزید با اینکه اندک است سخت نیکو و لطیف است و از اطایب اشعار او ایات مفید است که از جمله آن چند بیت

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

اِذَا رُمْتُ مِنَ الْبَلَى عَلَى الْبُعْدِ نَظْرًا  
نَطَقَ اجْوَى بَيْنَ الْكُتُبِ وَالْاَضْيَا  
نَقُولُ نِسَاءً اَلْحَى قَطَعَ اَنْ تَرَى  
مَحَاسِنَ لَيْلَى مِنْ بَدَاءِ الْمَطْلَعِ  
وَكَفَتَرَى لَيْلَى بَعِيْنِ تَرَى بِهَا  
سِوَاهَا وَمَا طَهَّرَهَا بِالْمَدَامِيعِ  
وَنَلَسْتُ مِنْهَا بِالْحَدِيثِ فَذَجَّرُ  
حَدِيثِ سِوَاهَا فِي خُرُوفِ الْمَشَا  
اُجَلَّتْ بِالْبَلَى عَنِ الْعَيْنِ اِيْمَانًا  
اَوَاكِ بِفَلْبِ خَاشِعٍ لِكِ خَاضِعِ

این خاکان گوید از شدت عنایتی که با شعاریزید درم در سال ششصد و سی و سیم کا بیکه در دمشق روزی نهادم تمامت اشعار دیوان این نابکار را از بر کردم و چندان متبحر در زیدم تا در آن دیوان اشعار دیگران را نیز که بدو منسوب داشته بودند بدستم راقم حروف گوید در ذیل محبتات مشکوة الادب ناصری که در ترجمه و شرح تاریخ ابن خلکان مطبوعه نموده ام در احوال مرزبان مذکور باین مطلب اشارت آورده ام و در کتاب مستطاب اشعار الصدور فی شرح زیارة العاشق که از کتب جامعه بلخ است شرحی مبسوط در تحقیق حال خجاست منوال ابن معون در اشعار و کلمات او و تحقیق در کفر و تفضیل در زندگانه مسطور است در اینجا بقدر ضرورت و حاجت ما خود کشت هر کس طالب تفصیل باشد بآن کتاب رجوع خواهد کرد و هم از اشعار است که در کتاب مستطاب ناسخ التواریخ یزید منسوب داشته و میفرماید در آن هنگام که معوی بن ابی سفیان جاه بدیکر جهان کشید یزید در خوارین جا بداشت سخاک بن قیس و مسلم بنی بدو بفرستادند تا زوفات پدرش کنی بد یزید از کمال عظمت از دیدار رسول نوت پدر را تفرس کرده و غیرت کجاست

جَاءَ الْبَرِيدُ بِرِطَائِسِ نَحْبٍ بِهِ  
فَأَوْجَسَ الْقَلْبُ مِنْ فِرْطَائِسِهِ فِرْعَانًا  
فَلَمَّا لَدَا لَوْ بَلْ مَا ذَانِي صَحْفَتِكُمْ  
فَأَلْ خَلْفَتُهُ أَمْنِي مَبِينًا وَجِيْعًا  
فَأَدْنَى الْأَرْضِ كَادَنَا نَمِينًا  
كَانَ أَغْبَرُ مِنْ أَزْكَاهَا أَنْطَعًا  
ثُمَّ انْبَعَثْنَا إِلَى خَوْضٍ مُدْمَمَةٍ  
نَرْمِي الْفِجَاجِ بِهَا مَا نَأْتِي سَرْعًا  
فَأَنْبَأُنِي إِذَا بَلَعْنَ بَلَعْنَ أَرْجُلَنَا  
مَا مَاتَ مِنْهُنَّ بِالزَّمَانِ وَأَوْضَلْنَا  
لَمَّا أَنْهَبْنَا وَبَابُ الدَّارِ مُنْصَفٍ  
وَصَوْتُ مَلَكٍ رَاعِ الْقَلْبِ فَانْصَدَّ  
أَوْدَى ابْنِ هِنْدٍ فَأَوْدَى الْجَدُّ بِنِعْمَةٍ  
كَانَا بِمَيْمَنًا فَا نَا فَا طِينِ مَعَا  
أَخَانِي بِسَنَفِي الْغَمَامِ بِهِ  
لَا يَزْعَمُ النَّاسُ مَا أَوْهَى وَتَوَجَّهُوا  
لَوْ فَا رَعَ النَّاسُ عَنِ اخْلَامِ فِرْعَانًا  
أَنْ يَرْضَوْهُ وَلَا يَوْهُونَ مَا رَفَعْنَا

فصل در شرح  
نسخه معتدله  
الاعظم ارض  
کثیره التیم  
از وی کجاست  
فصل در شرح  
نسخه معتدله  
الاعظم ارض  
کثیره التیم  
از وی کجاست

و هم این اشعار از تاریخ طبع آن نامتعارف است که در پایان نامه که در کار حضرت سید الشهداء سلام الله علیه باین عباس مکتوب کرده اند راج داده و در کتاب ناسخ التواریخ مرقوم شده است

بِأَيْهَا الرَّاكِبُ الْغَادِي مَطِيْبُهُ  
عَلَى غَدَا فِرْعَانِي سَبْرَهَا حَمْمُهُ  
أَبْلَغُ فُرَيْشًا عَلَى تَائِي الْمَزَارِيهَا  
بَيْنِي وَبَيْنَ الْحُسَيْنِ اللَّهُ وَالرَّحْمُ  
وَمَوْفِقٌ بِنَاءِ الْبَيْتِ نَشْدُهُ  
عَهْدًا لِأَلِهِ غَدًا بُونَ بِرِ الذِّمِّ  
سَمُّ نَوْمِكُمْ فَخَرًا بِأَمِّكُمْ  
أَمْ لِعَمْرِي حَسَانٌ عَفْهَةٌ كَرَمُهُ

نسخه معتدله الاعظم  
نسخه معتدله الاعظم  
نسخه معتدله الاعظم  
نسخه معتدله الاعظم  
نسخه معتدله الاعظم



# احوال حضرت سید الساجدین علیہ السلام

میکویدم از قتل و سبی مسلمانان در ارضی روم چه اندیشه و باک است و از رنج و رحمت ایشان در آن مرز بوم  
 چه سینه چاک باشد گاهی که در دیرتران و کنج ایوان جای بر بالش و بالین و روی در روی ام کلثوم زین  
 داشته باشم یا قوت حموی میکویدم ام کلثوم همان دختر عبداللہ بن عامر کہ بزوجه یزید بن معاویه است و ازین خبر  
 چنان معلوم میشود کہ این ام کلثوم همان بنت دختر عبداللہ بن عامر است کہ در آن هنگام در دوسرای کردار  
 جناب سید الشہداء بی اختیار مجلس یزید و دید و گفتش ام کلثوم بوده است و اگر نظر بر روایت پاره از علی بن ابی  
 و محمد بن نمائیم کہ گفته اند آن ملعون جمع بین الاختین نمود ممکن است عبداللہ بن عامر را و دختر در سرای یزید بود  
 یکی بند و یکی ام کلثوم و آنہ اعلم در ہر صورت چون در خدمت معاویہ معروض کردید کہ یزید در استماع قتل  
 مسلمانان و دختر بخواند دشمنان شد و گفت اکنون کہ چنین حادثہ اظہار این عہد مہم مبالغہ نموده است  
 بایست بایشان ملحق شوی تا بایشان در این مصائب شریک باشی و گرنہ ولایت عہد را از تو باز گیرم یزید  
 ناچار دل از دار و دیار و دلدار و شراب خوشگوار برگرفت و از دیر مران کہ نزد سکاہی بسی  
 دلارا و نزدیک بدمشق و بر تلی کہ بر مزارع اترعمران مشرف است واقع است و بہاتین غیر ذلک  
 و عمارات دلکش دارد خاطر بر بست و بہر عذر نام غمیت بر نهاد و بیشتر را بسوی پدرش معاویہ برنگا

نَجْتِي لَا يَزَالُ نَعْدُ ذُنُوبًا      لِيَقْطَعَ حَبْلَ وَصَلِكَ مِنْ جَنَانًا  
 فَوَيْلٌ لَنَا أَنْ يُفْجِكَ مِنْ بِنَانًا      نَزُوْنِي فِي الْمَهَالِكِ وَارْتِهَالًا

و نیز از اشعار یزید بن معاویہ است کہ ابو الفرج اصغہانی در جلد شانزدهم خانی در ذیل احوال ابی ہاشم خالد بن  
 یزید بن معاویہ مطور داشته است کہ چون خالد بن یزید از ام ہاشم متولد کردید کنیت او را کہ  
 ام ہاشم بود تغییر داده با تم خالد کنیت یافت و یزید بن معاویہ این شعر را در حق ام خالد گفت  
 وَمَا نَحْنُ بِوَمِ اسْتَعْرَبْنَا خَالِدًا      بِمَوْضِعِ ذُوْنِي ذَاوُ وَلَا يَصْحَاحُ

و نیز گاهی کہ یزید از مدینہ باز آمدہ بود و ام مسکین را کہ دختر عمر بن الخطاب بود و او را بشام  
 آورده بودند و تزویج نمود و مشکیبہ و چہرہ دلداد یزیدش دل بر بست و با ام خالد بجا  
 رفت و وقتی او را گریان بدید این شعر قرائت نمود

مَا لِي أَمْ خَالِدٌ يُبْكِينُ      مِنْ قَدَرٍ حَلَّ بِكُمْ نَضِيبَانِ  
 بَاعَتْ عَلَى بَيْعِكَ أُمَّ مَسْكِينٍ      مَهْمُومَةٌ مِنْ نِيْوَةٍ مَيِّبَانِ      حَلَّتْ مَحَلَّتِ الدُّنْيَا حَلِيْبَانِ  
 ذَارَتْكَ مِنْ بَرِيْبٍ فِي خَوَانِ      فِي مَثَرٍ كُنْتَ مِهْ لَكُونَانِ

و ازین خبر مشہود میشود کہ یزید بن معاویہ مدینہ رفته است در کتاب غرر النخایص الواضیہ مطور  
 است کہ یزید بن معاویہ بام من زیاد قلیل العیناب یوکذا و اخی الانساب و کثیرہ یقطع  
 و صائل الانساب لا کثیرن فی کل حادثہ عن الصادق فارتہ ہنقوہب مشرباً بصنقوہ  
 فخمده اتری المثارب کلها فنصقو میکویدم عتاب اندک اسباب استحکام عہد اخوت شود  
 و گویش پارو و صائب را قطع نماید پس در عتاب دوستان فراوان سخن مران چه او را رنجیدہ خاطر

# ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

کنی چه تمامت مخائل و اوصاف بروفق دلخواه نمی شود و تمامت مشارب صفائی نمیکرد و وقتی معویته بن  
 یزید بن معویه با پدرش یزید گفت یا بیجوقت بود است که از عاقبت علم و بردباری افسرده و مذموم باشی  
 گفت هرگز از مردی نینم اگر چند دست قدیم من بودی علم نکردم جز اینکه بزبان کردار شیمانی که رقم مع الحکایت  
 یزید را در وسعت مملکت و حشمت سلطنت و مقامات فرعونیت مرتبتی بزرگ بدست شد چه در تمامت  
 مملکت ایران و توران و ماوراء السیون و جلالاد عرب سلطنت داشت پدرش معویه نیز در این جمله نافذ  
 فرمان و سلطان بود و یزید جلاده با پادشاه روم نیز بر شیوه پدرش معا بد بود و از نیردی سلاطین مجاد  
 بدوستی و عنایت بکه مغایرت داشتند و خاطر او را بار سال تحت و حمیدی و پاره بعنوان باج و خراج خرم و شاد  
 میاخشند لکن یزید بر رعایت عهد نامه پدرش در هر سال مقداری نذر سرخ و اشیا و دیگر بعنوان باج بدگاه  
 قیصر روم تقدیم می نمود مسعودی در مروج الذهب میگوید که شاعر اشعیر را در حق یزید و تحفه و مکتب و مطابق  
 کلامی که در این کتاب است

مَلِكٌ نَذِيرٌ لِّلْمُلُوكِ مَبَادِلُكَ      كَادَتْ لِهَيْبَةِ الْجِبَالِ نِزْوَالُ  
 تَجِبِي لَهُ بَلُخٌ وَ دَجَلَةٌ كُلُّهَا      وَلَهُ الْفُرَاتُ وَ مَا سَعَى وَ النَّيْلُ

و بعضی را عقیدت چنان است که احوال این شعر را بعد از وفات یزید در مرثیه او گفته است در تاریخ اخبار  
 الدول مسطور است که یزید پدید را بدنی ضخیم و کنده گوشت یزیدی و موئی بانبوه بود و انگشتری نقره داشت و نقش  
 نیکش بنا الله است و چنانکه کنیت او را در بعضی تواریخ نوشته اند ابو خالد و لقبش بر دایت مسعودی سکران  
 انجیر است و زبیرش بر دایت صاحب جیب است و دستور الوزرا سر چون رومی است که بوزارت پدرش معویه  
 روز میگذشت و بقولی عبدالله بن ادس بهام و وزارتش اشتغال داشت و عاقبت و غلامش صفوان و صاحب شرف  
 ش عمید بن بجدل گویی بود و نیز چنانکه بعد ازین مذکور کرد و یزید را چهره ناستوده و دیداری نامبارک و نامحمود بود

## ذکر اولاد کوهسپیده کهنه و یزید بن معاویه

ناقلین شمار را در تعداد اولاد این ناحیه نهاد سخن باجلاف است ابن اثیر گوید او را یازده سپه بن ترتیب بود  
 نخست معویته کنتی بابی عبدالرحمن و ابی یحیی است که بعد از یزید بولایت نشست لیکن مسعودی در ضمن سخارش  
 اولاد مروان بن الحکم میگوید یزید با از مروان فرزندان افزون بود چه یزید را معویه و خالد و عبدالله اکبر و ابوعبیده  
 و عبدالله اصغر و حمزه و قاسم و عبدالرحمن و عبدالسد و عثمان و عقبه الا عور و ابوبکر و محمد و یزید و اتم یزید و اتم عبدالرحمن  
 و در که بعد از مرگش در جهان بودند ابو الفرج اصفهانی در حدیث شازدهم غانی میگوید اتم خالد زوج یزید بن معویه  
 از نخست اتم هشتم گنیت داشت چون خالد از وی متولد شد او را اتم خالد گنیت نهاد و این شعر را در این حکام کجنت  
 وَمَا نَحْنُ بِوَمِ اسْتَعْرَبَتْ اُمَّ خَالِدٍ      بِمِرْضَى فِدْوِي ذَاؤُ وَ لَا بَصِيحَاچ

چنانکه بدان اشارت رفت و دیگر خالد کنتی بابی هشتم است و پاره را عقیدت چنان است که خالد دارای  
 اکسیر کردید لکن صحیح نیست و برای بیکیس ممکن نکشت و دیگر ابو هشتم است و ما در این سپه بن اتم هشتم و ششم عقبت  
 بن ربه است و او را بعد از یزید مروان بن حکم در تحت نکاح خود در آورد و دیگر عبدالله بن یزید است و او را

این شعر را در بعضی نسخ  
 مشهور غانی در زمان  
 شام و کوهسپیده کهنه  
 کنتی زبیرش بر دایت  
 صاحب جیب است و دستور  
 الوزرا سر چون رومی است  
 که بوزارت پدرش معویه  
 روز میگذشت و بقولی  
 عبدالله بن ادس بهام و  
 وزارتش اشتغال داشت  
 و عاقبت و غلامش صفوان  
 و صاحب شرفش عمید  
 بن بجدل گویی بود و  
 نیز چنانکه بعد ازین  
 مذکور کرد و یزید را  
 چهره ناستوده و دیداری  
 نامبارک و نامحمود بود

اولاد یزید

# احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

درفن رایه دتیر افکندن بر تمامت را میان عرب سمعت بود و مادرش ام کلثوم دختر عبدالله بن عامر است  
 و دیگر عبدالله اصغر و دیگر عمرو و دیگر ابوبکر و دیگر قنبره و دیگر حرب و دیگر عبدالرحمن و دیگر محمد از نامهای متفرقه  
 باشد و صاحب حبیب السیر خواند امیر در تاریخ خود نوشته است او را چند پسر و دختر بود معاویه بن یزید و  
 خالد بن یزید که مادر ایشان فاشه دختر ابی هاشم بن قنبره است و اسم حروف کوید چنان میباشد که در  
 اینجا سهو کاتب رفته باشد چنانچه فاشه دختر قرطه است و دختر معتبره ام هاشم کنیت بوده است و عبدالله و عمرو و مردان  
 و هانکه از ام کلثوم دختر عبدالله بن کریم در وجود آمدند و دیگر ابوبکر و عبدالرحمن و قنبره و یزید و زیاد و در طه از اجزا  
 شتی پیدا آمدند و این بنده را نیز چنان می نمایند که در این اسامی نیز سهوی از کاتب رفته باشد و گرنه یزید نام در  
 پسران یزید در دیگر کتب بنظر نرسیده است شاید لغظ این ساقط شده و فلان بن یزید مقصود باشد و خواه محمد  
 مستوفی در تاریخ گزیده میگوید یزید را نیز در پسر بوده است از آنجمله که نام برده است معاویه بن یزید است که  
 بجای پدر نشست و از پس روزی چند خود را خلع نموده چنانکه است الله تعالی مسطور آید و دیگر خالد بن یزید  
 که مردی حکمت پیشه و اکسیر اندیشه است و در این فن زحمتهای کثیف و کتاب فردوس را که معروف است در این علم  
 و صنعت تصنیف کرده بیشتر فنون و رموز صنعت را بنظم در آورده و دانایان که بوجد و کیمیا معتقد هستند او را دارای کیمیا  
 شمرده اند و راقم حروف در ذیل مجلدات مشکوٰۃ الادب احوال او را مشروحاً مذکور داشته و دیگر ابوسفیان بن یزید  
 است و مادر این سه پسر مردان بن حکم بعد از مرگ یزید در دواج ازدواج کشید و هم مردان را در پانزده آن شوخ  
 جان بجانان رسید و نام این زن ام هاشم دختر قنبره بن ربه است و دیگر عبدالله بن یزید است که چنان گویند  
 که در فن تیر انداختن اول مرد عرب است و مادرش ام کلثوم دختر عبدالله بن عامر بن کریم سردار مشهور و نامور  
 معروف است و این همان ام کلثوم است که یزید نام او را در آن دو بیت مذکور مایه کرده است و دیگر عبدالله  
 اصغر و عمرو و ابوبکر و قنبره و حرب و عبدالرحمن و محمد و جزایشان باشد و در تاریخ اخبار الدول میگوید یزید بن معاویه  
 کابیکه جانب او میگرفت چندین پسر و دختر از وی بماند راقم حروف گوید هانکه و دختر یزید همانست که در کتاب عبدالملک مردان

## سازمان بعضی از معاصرین یزید بن معاویه و پاره مجالس او و شرح حال سائب خاتر

یکی از معاصرین یزید بن معاویه علیه السلام سائب خاتر مولای بنی لیبث و مجلس از فنی کسری است عبدالله بن جعفر و او  
 از موالی او خریداری کرده و بر دایمی آزادش ساخت و بعضی گویند در دلا، بنی لیبث باقی و بعد از آن بن جعفر و او را  
 خدمتش قطع و بدد معروف بود و از نخت در مدینه طیبه طعام میفروخت و نام پدرش که بنی لیبث او را از  
 ساختن بسیار بود ابو الفرج اصغمانی در جلد هفتم افانی نوشته است که ابن الکلبی ابو غسان و دیگران گفته اند که اول  
 کسی که در مدینه کار خود باخت و بنواخت و بعد از آن سائب خاتر بود این خرد از بگوید عبدالله بن عامر که  
 نوحه که بخبرید و بدینه و آورده و در روزهای آدینه بخواندن و لعب مشغول میشدند مردمان میشنیدند و از ایشان  
 ناخود میداشتند تا پس از چندی مردی فارسی که شیط نام داشت بدینه آمد و بعضی پرداخت و عبدالله بن

معاصرین یزید بن معاویه  
 سائب خاتر

# ربیع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

جعفر را از کار و کردارش مشکفتی افتاد چون سائب خاترا بن اعجاب در عبدالله بدید گفت من در زبان عربی مانند  
این تغنی فارسی سبازم پس نرفت و بازاو دیگر نزد عبدالله بن جعفر پامد و در این شعر من الدیار رسو مها قهر جان کوند  
صوت را صفت کرده بود این کلمه کوی که بیادال صوتی که در اسلام عبری متقن الصنعة تغنی کردند همین آواز بود که زمان  
یزید را باو گیر لاجب و طلابی نیاز کردید و عبدالله بن جعفر شیط را بخزید و شیط تغنی عربی را از سائب خاترا گرفت  
و این سیرج و جمید و معبد و عزة نبله و جز ایشان از وی اخذ کردند اما ابو مسکین گوید که سائب خاترا را ابو جعفر گفت  
بود و عود می نواخت بلکه بدستباری قضیب می نواخت و مرتباً تغنی می ساخت و همی در این کار روزگار نهاد تا  
در دفعه یوم الحرة تقول کردید و یکی از مردم قریش بروی و کشته دی گذشت و با پای خود بدو نزد گفت  
در این بدن خیره نیکوئی بود و سائب در شمار سگان مدینه میرفت و چهار زن در تحت کناخ و تجارت اطعمه و رنگ  
با وسعت و لغت داشت و با اینکه بعد از عبدالله بن جعفر انقطاع یافته بود همچنان از کمان طراوت از محاطت سایر  
بزرگان و اشرف انعطاف می جست و از ملاحظت صوت و لطف تغنی بهره یاب میداشت و سو کند خورد و بود  
که جز از به عبدالله بن جعفر یا خلفا یا اولاد خلفا یا اولاد عبدالله بن جعفر تغنی نکند و بر پیمان خویش سباید  
تا عقل رسیده و بعد از مغنی صوت عدیده و فنون کثیره از وی پاموخت و این خرد از بر چنان کمان برده است که  
در محمد بن عمرو و اقدسی قاضی محدث مشهور و شرمعی بن جعفر بن سائب خاترا است و محمد بن یزید گوید ابل  
سوتی را که مسندت نمود در این شعر مر القیس بود انا ظم هذا بعض هذا النذلل و معبد این تغنی سخن  
را از وی در این شعر کار بست من ال لبلی باللوئی من ریح چنان افتاد که عبدالله بن جعفر نزد معویه و خود  
نمود و سائب خاترا بادی بود معویه و رضای حوایج جعفر قلم برگرفت و در قلم می کرد عبدالله از حوایج سائب  
بعض برسانید معویه گفت سائب خاترا کسیت عبدالله گفت مردی شی از اهل مدینه و زادی شمر است معویه  
گفت آیا هر کس را بیت شعر کند می خواهد او را صلح و هم عبدالله گفت این کار را بطوری خوب و حسن بیا  
میرد معویه گفت اگر چنین نیز کند باید شش بخشید جعفر گفت اگر خواهی او را حاضر در نگاه نمایم گفت آری پاد  
جعفر او را بجای نیکو پار است و از او روانی لطیف بر تن پوشانیده بدرگاه معویه درآمد چون سائب خاترا  
بمجلس معویه درآمد در باب مجلس با بیاد او از بر کشید و باین شعر تغنی نمود و این الذی یار دسومها فنز  
معویه چون این صوت دلدادیزد تغنی طرب انگیز شنید روی ببید الله کرده گفت کواهی میدهم که سخت نیکو  
بخواند و تغنی بر اند آنگاه حوایج او را بگذشت و با حسان و کرامش سرور بدشت و با حسان و کرامش سرور  
بدشت ابن الجابی از لقیط حکایت کرده است که چنان افتاد که یک شب معویه بن ابی بقیان نمبران سپر شریف  
مرف شد و آوازی شنید که او را در طرب هروله در آورد و همچنان آسوده چندان آن آواز دلنوازا را استماع نمود  
که خسته و مانده گشت پس بفرمود تا کرسی پاد در دند و بر آن بنشست و گوش بکشاد و تا پایان شب شنید و چون  
صبح بر دمید پسرش یزید مجلس پدر درآمد معویه گفت ای پسرک من باز گوی شب گذشته با کدام کس مصاف  
و مجلس بودی و با کدام جلس شب بر در آوردی یزید گفت یا امیر المومنین مرا جلس دانسی نبود و بروی  
پوشیده داشت معویه گفت ای فرزندان ز حال جلس خود مرا باز گوی چه در این مجالست مرا بر تو مخافتی نباشد



# احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۴۷۲

بزیچون اینگونه سخن شنید و فرمی پدر را بدید گفت سائب خاتر با من مصاحب و حاضر بود معویه با شوق با  
و بهشتیاق خاطر گفت ای سپرک من سائب خاتر را با نول احسان و مختار بدل و انعام خویش کامیاب کن  
چه من در مجالست تو با او باسی و زیانیرا نکران نیتم آن فرزت بی انباز فرزند و نواز را در استماع آن آواز و  
تباع آن سوز ساز تجاز ساخت و نیز این کلمه حکایت کند که معویه چنانکه معمول داشت وقتی بمدینه درآمد  
در بان را فرمان کرد تا مردمان را بدو در آورد حاجب بر رفت و بانگ رحمت بر کشید و بخدمت معویه با  
گردید و معویه گفت بچکس حاضر منیت معویه گفت مردمان چه شدند گفت بچکه در خدمت عبدالله  
بن جعفرند معویه بفرمود تا استر او را حاضر کردند و بر پشت و بان مکان روی نهاد و در آن مجلس نشست  
یکی از مردم قریش با سائب خاتر گفت روزی مبارک و میمون و انوع نعمت دولت از بهر تو مقرونست خوشین را  
پارای در حالت تغنی در آید و ما این تماطین خود را بنمای پس سائب خاتر چنانکه مقرر بود با این الساطین حرام گرفت و بخود  
لَنَا الْجَفَنَاتُ الْغُرْبَاءُ بِالضُّعْفِ وَأَسْبَافُنَا بَقَطْرٍ مِّنْ نَّجْدٍ دَمَا

معویه با این تغنی گوش دل بکشود و خاطر سپرد و در طرب درآمد و همچنان گوش بداد تا سائب خاتر ساکت  
شد معویه بسی او را تحسین و افرین گفت نگاه برخاست و بمنزل خود باز شد آن مرد قرشی که سائب خاتر را  
در ازای این کار مطرف خود را دهنده نموده و فامودند انسی حکایت کرده اند که سائب خاتر در وقعه مدینه و یوم کربلا  
قبل رسید این دوستان چنان بود که سائب خاتر در آن هنگام ز مردم شام بر جان خویش سخت هراسان بود  
لاجرم نزد ایشان بیامد و برای ایشان حدیث میراند و میخواست من مردی سرد کرد و نوازنده ستم و حال وقعه  
من چنین و چنان است و در خدمت امیر المومنین بزیچون پیش از وی با پدرش معویه روزگار میگذراندم و خاطر  
ایشان را از سرد و خویش شاد خوار میباشتم مردم شام با وی کشند ما را یعنی کن سائب خاتر پیشان با سردن  
گرفت در این حال یکتن از مردم شام برخاست و گفت سوگند با خدای نیکو سردی و خوش بخواندی این گفت  
و شمشیری بروی بزد و او را بکشت و از آن پس چون نام کشتگان را بر بزیچون عرض میدادند از میان نام او را  
شنید گفت سائب کسیت گفت مردی سرد کرد و بد اینوقت بزیچون را را شناخت و گفت چه چیز او را بد شنیدی و  
خصوصت ما باز داشت آیا او را با انواع احسان و اکرام ننواختیم و با خوشترین مردم و مختار طاعت استیم تا ما بنی  
و ما سپاسی او بروی چنین کرد و قبولی چون بزیچون قتل آگاه شد گفت اما سائب قتل مردم مدینه تا با این مردم  
دشمنی چیست که حتی سائب خاتر هم از شمشیر قتل زیست با اینحال و این قتال با اشکال کمان میگویم میکنی در  
مدینه بجای مانده باشد اینجا کعبت خدای مردم شام را نگوئید و دفع مگرداند چه من چون خوب بپندشتم  
می بینم که این جماعت شهادت ثابت سائب خاتر را در باغی مایا و دیواری ز ایشان پنهان در یافته و تیغ خویش  
بیاخته اند معلوم باد که این سخن بزیچون و تیغ اهل شام نیز از کمال خرسندی بگذارد ایشان عبادت چنانکه بر این حکایت  
و مردم دقیقه یاب پوشیده منیت اما مویک ز پدرش حکایت کرده است که سائب خاتر در هنگام یوم کربلا  
با من گفت از آنچه تازه صنعت کرده ام آیا شنیده باشی پس از آن بیشتر را برای من بخوانند